

بخش سوم

بازتولید و گردش کل سرمایه اجتماعی

فصل 18

1- مدخل

روند تولید بلاواسطه سرمایه روند کار و ارزش افزائی است. بازتولید سرمایه، مرکب از این روند و دو دوره متمایز گردش یا دوران سرمایه های کالائی و پولی است. جمع اینها دورپیمائی سرمایه نام دارد. این دورپیمائی را از هر طرف نگاه کنیم، روند خاص و مستقیم تولید فقط حلقه ای از آنست. حلقه ای که هم به مثابه واسطه فرایند گردش دیده می شود و هم فرایند گردش، واسط آن به حساب می آید. ظهور مدام سرمایه در شکل مولد در هر دو حال، مشروط به دگرسانی آن طی روند گردش است. در همان حال که بازتولید شرط لازم دگرسانیهای است که سرمایه در درون محیط دوران به طور مدام انجام می دهد و به تناوب در شکل پول - سرمایه و کالا - سرمایه ظاهر می گردد.

هر تک سرمایه جزء استقلال یافته ای از سرمایه اجتماعی است. حرکت سرمایه اجتماعی شامل مجموع حرکات اجزاء آن یا واگرد تک سرمایه ها است. اگر استحاله کالائی منفرد حلقه ای از زنجیره استحاله جهان کالاها است. واگرد سرمایه مجزا نیز حلقه ای از دورپیمائی سرمایه اجتماعی است. این دورپیمائی از یک سو خرید نیروی کار توسط سرمایه دار و انحلال کارگر در روند تولید سرمایه داری را در بر می گیرد و از سوی دیگر خرید و مصرف کالاها توسط طبقه کارگر از صاحبان سرمایه را شامل می شود. در بخش اول کتاب حاضر (جلد دوم) شکلها و حالات متنوع سرمایه در پروسه دورپیمائی بررسی شد، در بخش دوم دورپیمائی را به شکل امری ادواری یا واگرد کاویدیم و شیوه های تکمیل دورپیمائی اجزاء مختلف سازنده سرمایه، در فواصل زمانی متفاوت، عوامل بروز مدت های متفاوت کار - دوره ها و گردش - دوره ها را تجسس نمودیم. در هر دو بخش موضوع کاوش ما تک سرمایه ها بود، در این بخش روند گردش سرمایه های منفرد را به مثابه اجزاء متشکله سرمایه اجتماعی و لاجرم دورپیمائی کل سرمایه اجتماعی می کاویم.

2- نقش پول - سرمایه

سرمایه پولی عنصری از سرمایه اجتماعی با دو شاخص زیر است.

اول: نقش آغازگر دارد و به محرکی می ماند که تمامی فرایند تولید را به حرکت در می آرد. عملکرد دو وجهی کالا به صورت کالا و پول یک نشانه کالا شدن محصول است، تولید سرمایه داری نیز مستلزم ظهور سرمایه در شکل پول یا پول - سرمایه به مثابه محرک و نقطه آغاز فرایند است. همه عناصر سرمایه مثل مواد اولیه، ماشین آلات و نیروی کار باید پی در پی با پول خریداری گردند. آنچه در این مورد برای سرمایه منفرد صادق است برای سرمایه اجتماعی نیز مصداق دارد.

دوم: بر حسب طول دوره واگرد سرمایه و نسبت متغیر میان کار - دوره و گردش - دوره، این ارزش - سرمایه که مدام به شکل پولی پرداخت و تجدید می شود، در ارتباط با سرمایه مولد راه افتاده، نسبت متفاوتی احراز می کند. اما مستقل از این نسبت، در همه اوضاع و احوال جزئی از ارزش - سرمایه موجود در این فرایند است. می تواند به عنوان سرمایه مولد عمل کند، در کنار سرمایه مولد در شکل پولی مأوا گیرد و ایفای نقش نماید.

در مورد نکته اول، باید این مسأله مهم را به خاطر داشت که میدان عمل سرمایه و مقیاس تولید، توسط حجم پول تعیین نمی گردد. حجم تولید می تواند با تشدید فشار استثمار کارگران یا تطویل روزانه کار افزایش یابد، در این حال حتی با فرض فزونی دستمزدها، تناسبی میان افزایش تولید و میزان سرمایه پولی پرداختی برقرار نخواهد بود. سرمایه می تواند با استثمار شدیدتر نیروی کار یا طولانی کردن روزانه کار بدون آنکه سرمایه پولی بیشتری پیش ریز نماید آب، زمین، جنگل و عناصر طبیعی رایگان را به خدمت گیرد و مایه افزایش حجم و ارزش محصول سازد. وسائل کار و سرمایه استوار، بدون نیاز به سرمایه اضافی شاید طول عمر بیشتر یابند یا ساعات بیشتری در روز مورد استفاده قرار گیرند، در این صورت طول دوره واگرد جزء استوار کوتاه تر و تحویل عناصر بازتولید سریعتر می شود. بالا رفتن بارآوری نیروی کار نیز اگر چه بر ارزش کالاها نمی افزاید، اما بدون نیاز به سرمایه پولی افزونتر باعث افزایش حجم محصول می شود. همین بارآوری بیشتر می تواند سبب بازتولید سرمایه ثابت بیشتری شود، به جای یک ماشین چند ماشین را به کار اندازد، با کار انداختن بیشتر سرمایه استوار و جلوگیری از فرسایش نامولدهش به حفظ بیشتر آن کمک رساند و پایه انباشت فزاینده تر را فراهم گرداند. تمرکز فزاینده سرمایه های منفرد در دستان واحد، فاکتور دیگری است که با تحقق آن بدون نیاز به پیش ریز سرمایه انبوه تر، می توان بر بارآوری کار افزود و حجم محصول را بالا برد و سرانجام اینکه با واگرد سریع تر، مقدار سرمایه مولد بیشتری با سرمایه پولی کمتری به کار می افتد.

در پاره نکته دوم، کاملاً روشن است که بخشی از کار اجتماعی و وسائل تولید باید هر سال صرف خرید پول مورد نیاز برای جایگزینی مسکوکات فرسوده شود. امری که متضمن بروز کاهش در مقیاس تولید است. بنا به طول دوره واگرد کمیت معینی سرمایه پولی لازم است تا سرمایه مولد به جریان افتد. تقسیم دوره واگرد به کار - دوره و گردش - دوره نیز موجد افزایش سرمایه پولی در شکل نهفته یا معلق می گردد. سرمایه ای که باید در جایی وجود داشته باشد تا صرف خرید مایحتاج پروسه تولید و گردش شود. نیاز به پول - سرمایه تا جایی که از طول مدت کار - دوره ناشی شده باشد، تابع دو عامل است. 1- هر تک سرمایه مجبور است قالب پولی اتخاذ کند، (غیر از اعتبارات) تا به سرمایه مولد تبدیل شود. این سرشت تولید کالائی کلا و لاجرم تولید سرمایه داری است. 2- طی زمان نسبتاً دراز به طور مستمر نیروی کار و وسائل تولید خریداری می شود بدون آنکه در اثنای این مدت محصول تبدیل به پول شود، این امر پیش ریز حجم معینی پول را الزامی می سازد. نکته آخر آنکه در تولید اجتماعی مابعد سرمایه داری پول به طور کامل فاقد موضوعیت خواهد شد.

فصل 19: پیشینه های نظری واکاوی ها

فیزیوکرات ها

کنه یگانه عرصه انباشت ارزش افزای سرمایه را قلمرو کشاورزی می داند. عرصه ای که در آن روند بازتولید با هر خصلت اجتماعی ویژه با روند بازتولید طبیعی آمیخته است. او محصول سال پیش را نقطه شروع دوره تولید می بیند، واقف است که یک جزء محصول حاوی ارزش سرمایه پیشین در همان شکل طبیعی مجدداً ظاهر می شود، بدون آنکه وارد پویه گردش شود در دست مزرعه دار تولید کننده باقی می ماند تا به عنوان سرمایه به کار افتد. نگرش فیزیوکراتی به رغم تصور خیلی ها از جمله شخص کنه که خود را به درفش فئودالی می آویخت، نخستین نگرش منسجمی بود که به تصویر تولید سرمایه داری پرداخت. دریافت که زراعت به صورت سرمایه داری و در شکل بنگاهی که تحت تصدی فارمدار سرمایه دار است اداره می شود. کسی که مستقیماً به کشت و کار می پردازد کارگر کشاورزی است. تولید فقط

اقدام مصرفی به بار نمی آرد، ارزش می آفریند و هدف ارزش آفرینی کسب اضافه ارزش در تولید و نه گردش است. کارگر در اینجا تولید کننده ارزش اضافی و فرامدار تصاحب کننده اضافه ارزش است. نگرش فیزیوکراتی سرمایه داری از یک سو توسط کسانی مانند «لنگه» و «مابلی» و از سوی دیگر مدافعان مالکیت ارضی آماج انتقاد شدید واقع شد. «آدم اسمیت» در تحلیل روند بازتولید گامی به عقب می نهد. در بهترین حالت نظرات درست «کنه» را تأیید می کند و برای «پیش ریزهای بدوی و سالانه» وی نام سرمایه استوار و گردان را به کار می گیرد. همزمان اشتباهات فیزیوکراتها را نیز صحنه می گذارد، به طور مثال ادعا می کند که «هیچ سرمایه ای قادر نیست به اندازه سرمایه فرامدار، کار مولد را به حرکت در آورد، نه فقط خدمتکاران که دامها را هم کارگر مولد می کند، طبیعت را نیز همدوش کارگران بدون هیچ هزینه ای نیروی مولد می سازد، انسان که ارزش کارش کمتر از ارزش کار پرخرج کارگران نیست.» اسمیت با شعور آشنای یک اقتصاددان بورژوا و نگاهی که تمامی تار و پودش به سود دوخته است، کارگران و حیوانات را کنار هم می چیند و می گوید: «تأثیر کارگران و دامها در کشاورزی تولید ارزش به سیاق کارگران مانوفاکتور، به اندازه مصرف خود، سرمایه پیش ریز شده و سود این سرمایه نیست، ارزشی بسیار بزرگتر تولید می کنند، علاوه بر سرمایه فرامدار و سودش، بهره مالکانه را هم منظمآ تولید می نمایند. بهره زمین مثل حاصل نیروهای طبیعت است که مالک زمین آن را به فرامدار واگذار نموده است!! در مانوفاکتور هیچ کار مولد هم مقداری وجود ندارد که چنین بازتولید کلانی داشته باشد!! در آنجا طبیعت کاری نمی کند، انسان است که همه کارها را انجام می دهد. سرمایه ای که در کشاورزی پیش ریز می شود نه تنها نسبت به سرمایه هم مقدارش در مانوفاکتور، کار مولد بیشتری به حرکت در می آرد که ارزش بسیار بزرگتری به محصول سالانه زمین و کار کشور می افزاید!!»

آنچه در واکاوی اسمیت جایی احراز نمی کند، آنست که اضافه ارزش را نه زمین، گاو، گوسفند، طبیعت یا سرمایه ثابت، بلکه نیروی کار و بخش متغیر سرمایه می آفریند، سهم زمیندار، تاجر، مالک مستغلات و مانند اینها نه با معجزه حیوانات و طبیعت که با اضافه ارزش تولید شده توسط نیروی کار تأمین می شود. او در قیاس با «کنه» سخت عقبگرا و رو به قهقرا است، ظهور ارزش - سرمایه ثابت در شکل جدید را نه حاصل مرحله مهمی از بازتولید، بلکه مؤلفه ای برای تمیز سرمایه استوار از گردشی می بیند!! می گوید: «بذر سرمایه استوار است، تغییر صاحب نمی دهد، گردش نمی کند، سود سرمایه دار نه از فروش که با افزایش آن به دست می آید»

آدام اسمیت

1- نظریه های عام

اسمیت بر این باور است که: «بهای هر کالا مرکب از سه بخش مزد، سود و بهره زمین است... این حکم که در باره هر کالای خاص صادق است در مورد کل کالاها نیز مصداق دارد. جمع قیمت محصول سالانه هم حاصل جمع همین اجزاء است!!»، اسمیت در گیر و دار این آناتومی بی پایه ناگهان به یاد سرمایه می افتد و مجبور می شود جایی هم برای آن باز کند، راه چاره را در گشایش باب تمایز میان درآمد خالص و ناخالص می بیند!! در آمد خالص آن سهمی از درآمد ناخالص جمعیت یک کشور بزرگ است که پس از کسر هزینه های نگهداری سرمایه استوار و گردان در اختیارشان باقی می ماند. اینها افاضات اسمیت است و توضیح ما این است:

1 - او فقط به بازتولید ساده نظر دارد، فقط هزینه نگهداری سرمایه را در نظر می‌گیرد، درآمد خالص فقط جزئی از محصول سالانه است. یک جزء از این محصول به دستمزد، سود یا بهره مالکانه منقسم نمی‌شود، بلکه چه در سطح جامعه، چه در رابطه با تک سرمایه دار به سرمایه تبدیل می‌گردد.

2 - سرمایه دار منفرد یا طبقه سرمایه دار به جای سرمایه ای که در تولید مصرف شده است محصول - کالائی به دست می‌آرد که ارزش آن متضمن جبران سرمایه به کار رفته (بازتولید این سرمایه) بعلاوه دستمزد کارگران، سود سرمایه و بالاخره بهره مالکانه می‌باشد. به بیان دیگر ارزش هر کالا قطعا کار اجتماعا لازم نهفته در آن و قیمت بازار کالاها، حاصل جمع بهای سرمایه ثابت و متغیر به کار رفته در آن، بعلاوه سود متوسط یا سهمی از اضافه ارزش های آفریده کارگران است که به هر واحد کالا تعلق می‌گیرد.

اسمیت ادامه می‌دهد که: «پائین ترین نرخ سود عادی باید همواره اندکی بیشتر از جبران خسارت و زیان های اجتماعی دامنگیر سرمایه باشد. سود خالص همین فزونی است... سود ناخالص همین سود خالص بعلاوه جزئی است که برای این زیانهای احتمالی پس انداز می‌شود»

جزئی از سود ناخالص که در اینجا به صورت بیمه - مایه ای برای تولید توصیه می‌شود، بخشی از اضافه ارزش یا کار پرداخت نشده کارگر است که عملا به سرمایه تبدیل می‌شود، یعنی دستمایه پس انداز شده برای بازتولید می‌گردد. هزینه های نگهداری سرمایه استوار سرمایه گذاری جدید نیست، اما هزینه تعمیرات از جنس این هزینه ها نمی‌باشد، بلکه جزئی از بهای سرمایه پرداخت شده است که سرمایه دار به جای پرداخت یکجا در آغاز، آن را تدریجی و از محل اضافه ارزش های حاصل استثمار کارگران می‌پردازد.

اسمیت می‌گوید: «مجموع هزینه نگهداری سرمایه استوار باید لزوما از درآمد خالص حذف شود، مواد خام مورد نیاز برای راه افتادن سرمایه استوار و محصول کاری لازم برای تبدیل این مواد به کالای مطلوب را نباید جزء درآمد خالص محسوب کرد، اما بهای این کار می‌تواند جزئی از این درآمد باشد، زیرا مزد کارگران به مصرف آنها می‌رسد، در سایر انواع کار، مزد پرداختی در قبال کار و محصولی که این کار در آن تجسم یافته هر دو جزء این مصرف هستند.» اسمیت در این جا با تمایز میان کارگران شاغل در تولید و وسائل تولید و نیروی کار شاغل در تولید و وسائل مصرف مواجه می‌شود. در نظر وی ارزش کالاهای تولید شده توسط کارگران نخست، حاصل جمع دستمزدهای دریافتی است که برای خود کارگران نقش درآمد دارد اما شکل و وسائل تولید پیدا کرده اند، نه برای خودشان و نه دیگران قابل مصرف نیستند. بر همین اساس عنصری از محصول سالانه دخیل در مصرف - مایه اجتماعی هم نمی‌باشند.

اسمیت نکات بالا را کنار هم می‌چیند، اما از یاد می‌برد که آنچه در مورد مردها می‌گوید، عینا برای اضافه ارزش مبدل به درآمد، بهره مالکانه یا عناصر ارزشی و وسائل تولید تعلق یافته به طبقه سرمایه دار نیز صادق است. همه اینها نیز شکل و وسائل تولید دارند، مصرف پذیر نیستند و تنها پس از نقد شدن می‌توانند صرف تهیه مایحتاج مصرفی تولید شده توسط کارگران بخش دیگر شوند. اسمیت غرق محاسبه درآمدهای خالص، ناخالص با چرتکه مصرفی بودن و نبودن کالاها یا قالب صوری ارزش ها، از رؤیت و واکاوی نقش اضافه ارزش ها باز می‌ماند، او در همین راستا فراموش می‌کند که سرمایه به کار افتاده در شکل ابزار کار، سرمایه ثابت درآمد نمی‌زاید، درآمد، بهره مالکانه و سود همگی اضافه ارزش یا کار پرداخت نشده کارگر هستند. اگر اسمیت افکار و باورهای متشتت خود در باره سرمایه استوار و گردان را یکجا جمع می‌زد و منسجم می‌ساخت، شاید می‌توانست همه آنها را در دو بند زیر تلخیص نماید.

اول - محصول سالانه اجتماعی از دو بخش تشکیل می‌شود، بخشی که تولید کننده و وسائل تولید است و بخش دیگری که وسائل مصرف تولید می‌نماید، هر یک از این دو نیازمند بررسی جداگانه است.

دوم - ارزش کل جزئی از محصول سالانه که مرکب از وسایل تولید است به بخش های زیر قابل تقسیم است.

1 - ارزش وسایل تولید یا ارزشی که در تولید این وسایل به کار رفته است، به بیان دیگر ارزش - سرمایه ای که فقط تجدید می شود و در شکل تازه پدیدار می گردد.

2 - ارزش - سرمایه ای که صرف خرید نیروی کار شده است یا جمع دستمزدهای پرداخت شده در این حوزه تولیدی،

3 - ارزشی که متشکل از سودهای صاحبان صنایع این بخش است و بهره های زمین نیز جزئی از آن است.

در بخش نخست یک جزء ارزشها، سازنده سرمایه استوار بازتولید شده و متشکل از کل سرمایه های منفرد به کار رفته در همین بخش هستند. همواره نقش سرمایه دارند، نه در مورد سرمایه دار منفرد و نه برای جامعه هیچ جزء درآمد خالص را تشکیل نمی دهند. وضع جزء دیگر ارزش ها، جزئی که بهای نیروی کار می شود، درآمد و سود سرمایه دار یا بهره زمین می گردد، متفاوت است. برای دریافت کنندگان آنها شکل درآمد دارند، اما برای جامعه درآمد نیستند، بلکه یک جزء از کل سرمایه اجتماعی محسوب می شوند، در عین حال که محصول اجتماعی سالانه هر جامعه، فقط حاصل جمع محصولات اعضای سرمایه دار آن است. بسیاری از این محصولات بنا به ماهیت خود فقط نقش وسایل تولید را بازی می کنند، حتی کالاهایی که می توانند نقش مصرفی داشته باشند، مانند مواد خام و کمکی باز هم برای تولید جدید به کار گرفته می شوند، به مثابه سرمایه عمل می کنند و البته این نقش را نه در دست تولید کنندگانشان که فقط در دست افرادی که آنها را به کار می گیرند بازی می کنند. این افراد سرمایه داران بخش دوم، بخش تولید وسایل مصرف هستند. اینها ایند که یک جزء سرمایه یا تولیدات سرمایه داران بخش اول را در شکل وسایل تولید مورد نیاز خود (جزء ثابت سرمایه) به کار می گیرند. این جزء از سرمایه متعلق به سرمایه داران بخش تولید وسایل تولید که اینک توسط سرمایه داران بخش تولید وسایل مصرف به کار می افتد، از نقطه نظر اجتماعی نقش مصرف - مایه ای را پیدا می کند که سرمایه داران و کارگران بخش اول از طریق آن درآمدهای خود را به سامان می رسانند.

اگر اسمیت نظرات آشفته خود را منسجم و پالایش می کرد، احتمالاً به این نکته نزدیک می شد که: جزء ارزشی مشخصی از یک نوع کالا - سرمایه یعنی **وسایل تولید** که کل محصول اجتماعی سالانه با راه اندازی آنها پدید می آید، در عین حال که برای کارگران شاغل و تک سرمایه داران حوزه کارشان، درآمدآور است، برای جامعه نه درآمد که سرمایه است. جزء ارزشی نوع دیگر یا **وسایل مصرف** برای سرمایه داران منفرد تولید کننده این بخش، ارزش - سرمایه است و در همان حال قسمتی از درآمد اجتماعی را تشکیل می دهد. اگر اسمیت نظرات عام خود در باره بازتولید سرمایه اجتماعی را سر و سامان می داد شاید به سمت جمعیت های بالا می آمد، اما به هر حال، حاصل واکاوی ها برای ما به شرح زیر است.

یکم: تردیدی نیست که سرمایه اجتماعی صرفاً حاصل جمع سرمایه های منفرد است، محصول کالائی سالانه نیز مجموع کالاهای تولید شده توسط تک سرمایه ها است، تجزیه ارزش - کالاها به اجزاء مختلف که در مورد هر سرمایه منفرد صدق می کند برای جامعه نیز صادق است. همه اینها واقعیت دارند، اما شکل ظهور و بروز همین واقعیت ها در فرایند بازتولید سرمایه اجتماعی متفاوت است.

دوم: حتی در **بازتولید ساده** ما نه فقط تولید مردها و اضافه ارزش ها که تولید مستقیم سرمایه ثابت را هم شاهد هستیم. این درست است که کار روزانه فقط دو جزء ارزش لازم (مزد کارگر) و اضافی (سود، اجاره و ...) را می زاید، اما همزمان به جایگزین جزء ثابت سرمایه ای می پردازد که در تولید وسایل تولید مصرف گردیده است.

2 - تجزیه ارزش مبادله

نظریه اسمیت دائر بر اینکه بها یا ارزش مبادله ای هر کالا و لاجرم تمامی کالاهای تشکیل دهنده محصول اجتماعی، از سه جزء مزد، سود و اجاره تشکیل شده است می تواند به این پندار عمیقاً بی بنیان تقلیل یابد که گویا ارزش کالا صرفاً حاصل جمع مزد و ارزش اضافی است!! او می گوید: «ارزشی که کارگران مانوفاکتور به مواد می افزایند به دو بخش تقسیم می شود، یک بخش مزد آنها و بخش دیگر سود کارفرما می گردد» و در جای دیگر می گوید: «کل محصول سالانه زمین و کار هر کشور، شامل دو جزء است. جزئی که برای جایگزینی سرمایه یا تجدید وسائل معاش، کالاها و فرآورده های سرمایه اختصاص می یابد و جزء دیگر که مشتمل بر سود سرمایه دار و بهره زمیندار است»

اسمیت ظاهراً در پیچ و خم تمامی آشفته بافی ها، نگاهش را به این نکته هم می دوزد که: «فقط یک جزء سرمایه موجد درآمد است - جزء متغیرش - جزئی که در دست سرمایه دار و برای او، کارکرد سرمایه احراز می کند، سپس برای خود کارگر مولد درآمدی می سازد، سرمایه دار یک بخش از سرمایه اش را صرف خرید نیروی کار می کند، به سرمایه متغیر تبدیل می نماید و با وقوع چنین تبدیلی، نه فقط این بخش سرمایه، بلکه مجموع سرمایه اش نقش سرمایه صنعتی پیدا می کند. نیروی کار در دست کارگر فقط یک کالا است، کالائی که با فروش آن زندگی می نماید. این کالا در دست خریدارش یعنی سرمایه دار، سرمایه متغیر می گردد. اسمیت می گوید: «ارزش محصول در مانوفاکتور مرکب از دستمزد کارگران و سود سرمایه داران است، اما در کشاورزی کارگران علاوه بر بازتولید ارزشی که برابر مصرف خودشان و سرمایه استخدام کننده آنها (سرمایه متغیر) بعلاوه سود سرمایه دار فرامدار است، منظمأ به بازتولید بهره مالک زمین نیز می پردازند.»

بهره مورد نظر اسمیت به هر حال جزئی از اضافه ارزش است و از این روی ارزش کالا در محاسبات وی نهایتاً به همان دو جزء دستمزد کارگر و سود سرمایه دار قابل تقسیم یا تحویل است. این نتیجه گیری بسیار نادرست و بی پایه، اسمیت را به ورطه تحلیلی گمراهساز و یکسویه در باره اجزائی می اندازد که ارزش هر کالا یا کل محصول اجتماعی سالانه به آن تقسیم می گردد. زیر فشار همین تحلیل است که او اعلام می دارد: «مزد، سود، اجاره زمین، سه سرچشمه کل درآمدها یا تمامی ارزش های مبادله پذیر هستند و همه درآمدهای دیگر از این سه منبع مشتق و منشق می شوند!!». محاسبات و نتیجه گیری هائی که آکنده از آشفتگی ها است. از جمله:

الف - تمامی اعضای جامعه که مستقیماً در فرایند بازتولید شرکت ندارند، اعم از کارگر و غیرکارگر، می توانند سهم وسائل مصرفی خود از محصول سالانه را از دست طبقات دریافت کننده این محصول یعنی سرمایه داران صنعتی، مالکان زمین و کارگران به دست آرند. سهمیه های این اعضا برخلاف اولیها، درآمدهای فرعی تلقی می شود. درآمدهائی که دریافت کنندگان آنها، کشیش، فاحشه، شاه، مزدور، ولی فقیه، جلاد، وزیر، مرجع تقلید، سرلشکر، هر کدام به خود حق می دهند مشاغل خویش را سرچشمه این درآمدها دانند.

ب - و در این راستا یا در ادامه این تحلیل ها است که آشفته فکری سفاقت بار اسمیت بیش از پیش فاش می شود، او که ابتدا در کنار همه استنتاجات نادرست، بالاخره عناصر سازنده ارزش کالاها و مجموع ارزش های پرورده این عناصر را به درستی می دید، ناگهان جهتگیری معکوس آغاز می کند، بر روی منشاء واقعی درآمدها خط می کشد و ترکیب یا صورت بندی حاضر آن ها را مقام سرچشمه واقعی کل ارزش ها تفویض می نماید!! کاری که همچنان در را بر روی میداننداری اقتصاد عامیانه باز می گذارد.

3 - جزء ثابت سرمایه

اسمیت در ورطه گمراهه ای که افتاده است به افسون می آویزد تا جزء ثابت سرمایه را از ارزش - کالاها بیرون راند. «یک جزء بهای گندم، بهره مالکانه را می پردازد... جزء دیگر هزینه نگهداری کارگران و حیوانات!! می گردد... جزء سوم سود فارمدار خواهد شد... جزء احتمالی چهارم به جبران سرمایه فارمدار یا فرسودگی دامها اختصاص می یابد.» (اسمیت با خونمایه طبقاتی یک نماینده سرمایه داری، در بیشتر جاها کارگران و حیوانات را یکی می انگارد و کنار هم قرار می دهد) به اصل بحث وی پردازیم، او در اینجا، در ادامه عبارات بالا هم اصرار می کند که «قیمت کشت افزارها، به طور مثال اسب یا هر وسیله کار و تولید دیگر نهایتاً از همان سه جزء سود و مزد و بهره ترکیب می شود» مختصر بگوئیم کل استدلال های اسمیت تکرار ملال آور همان حکم پیشین است که قیمت کالاها حاصل جمع مزد، سود و بهره می باشد!! او قادر به رؤیت این واقعیت بسیار ساده نیست که قیمت تولیدی هر کالا بهای سرمایه ثابت و متغیر به کار رفته در آن بعلاوه سهمی از اضافه ارزشها است که توسط کارگران تولید گردیده و در چهارچوب قوانین سرشتی سرمایه، نصیب هر واحد کالا و سرمایه دار مالک این کالا می شود. اسمیت عاجز از واکاوی ریشه ای ماجرا به ورطه بدترین تناقضات سقوط می کند. قبول دارد و بارها تأکید می نماید که کارگران در روند تولید ارزشهایی می آفرینند که افزون بر ارزش سرمایه استخدام کننده آنان (سرمایه متغیر) است. آنها هم بهای نیروی کار خود و هم سود سرمایه دار و بهره زمین را تولید می کنند. بحث را ادامه می دهد و نتیجه می گیرد که کل محصول پروسه کار و لاجرم کل محصول سالانه اجتماعی مرکب از دستمزدها و سودها و بهره ها است. قیمت کل اینها و قیمت هر کالا نیز متشکل از همین سه جزء است. آنچه در این میان کلا فراموش می گردد، سرنوشت جزء ثابت سرمایه ای است که در تولید کالا به کار رفته و بخشی از بهای آن را تعیین می نماید. پیش تر گفتیم که تمرکز اسمیت بر بازتولید ساده است، با این حال ببینیم که تکلیف این جزء ارزش کالا چه می شود؟

1 - تا اینجا روشن است که اسمیت ارزش کالا را برابر حجم کاری می داند که کارگر مزدی بر آن افزوده است، او قبول دارد که کارگر علاوه بر مزدش اضافه ارزش هم تولید می کند. نوع درک وی از محاسبه کمی اضافه ارزش یا چگونگی توزیع آن عجالتاً مورد بحث نمی باشد، نکته مهم آنست که اضافه ارزش مجموعه ارزشی است که سرمایه دار در قبال کسب آن هیچ چیز نمی پردازد، ارزش کالا، کار اجتماعاً لازم کارگر است که در آن تبلور یافته است. جزئی از ارزش کل کالا را این اضافه ارزش تشکیل می دهد که برابر با دستمزد کارگر یا سرمایه متغیر سرمایه دار است. بر این مبنی مابقی این ارزش ها یا در واقع اضافه ارزش را هم باید بر همین سیاق به عنوان جزئی از کل ارزشها سنجید.

2 - آنچه در مورد کالاهای تولید شده در یک بنگاه صادق است، در مورد کل محصول سالانه نیز صدق می کند، هر چه در باره کار روزانه یک کارگر مولد منفرد مصداق دارد، در مورد کار سالانه کل کارگران مولد نیز صائب است. اسمیت قبول دارد که «طبقه کارگر مولد توسط کاری که در طول سال انجام می دهد کل ارزش تولیدی این سال را در محصول سالانه تثبیت می کند» و همان گونه که به کرات دیده ایم کل این ارزش ها مرکب از مزدها، سودها، بهره ها و به طور دقیق تر مزدها و سودها می بیند. (تصریح کنیم که تلقی اسمیت از کار مولد و غیرمولد یا نقش آن ها، در رابطه با تولید ارزش ها و اضافه ارزش ها در اینجا به هیچ وجه موضوع بررسی نیست) فعلاً تمامی جستجوی مالال از حساسیت و علاقه ما بر این متمرکز است که بالاخره تکلیف جزء ثابت سرمایه موجود در این محصولات و ارزشهای آنها چه می شود؟ چرا اسمیت نامی از این نمی برد؟ و این چشم پوشی او از کجا نشأت می گیرد؟ باید این را بکاویم.

اولین اشتباه مهم اسمیت آنست که او ارزش محصولات سالانه را، با محصول – ارزش سالانه، یکی می‌پندارد!! اولی شامل ارزش کل عناصری است که برای آماده ساختن محصول سالانه مصرف گردیده است. عناصر و ارزشهایی که خود در سال پیش یا حتی طی سالیان پیش تولید شده اند. اینها وسائلی هستند که فقط ارزش خود را به محصول جدید منتقل می‌کنند، ارزشهایی که وجود داشته اند، قبلاً تولید گردیده اند و اکنون در فرایند تولید کالای تازه ظاهر می‌شوند، دومی اصلاً چنین نیست. صرفاً محصول تولید شده در آخرین سال است. اسمیت قادر به تشخیص تفاوت این دو تا از هم نیست.

اما این اشتباه اسمیت با همه اهمیتش، ریشه در اشتباه بنیادی دیگر دارد. او مرتکب این خطای فاحش می‌شود زیرا از عهده شناخت خصلت دو گانه کار، مجرد و مشخص بودن کار عاجز است. در نمی‌یابد که کار مجرد انسانی است که ارزش می‌آفریند و کار مشخص صرفاً شکل سودمندی کالا را بیان می‌دارد. کالاهایی که با سودمندی‌های گوناگون در طول سال تولید می‌شوند حاصل کار اجتماعی انبوهی هستند که در یک سیستم پیچیده، در هزاران شاخه مختلف، به کار می‌افتند، در همین روند و در درون این سیستم است که همه یا بخشی از ارزش وسائلی تولید (ماشین آلات و مواد خام یا کار مرده قبلی) نیز مصرف می‌شود، به فرآورده‌های جدید منتقل و از این طریق حراست می‌گردند، محصول سالانه کل، نتیجه تمامی کار سودمندی است که در سال جاری صرف گردیده است اما فقط یک جزء از ارزش کل محصول سالانه در طول این سال تولید شده است. این جزء همان محصول – ارزش سالانه است که نتیجه کار انجام گرفته در همان سال است. اسمیت کار مشخص یا رویه سودمند کل محصول اجتماعی تولید شده در طول سال حاضر را مشاهده می‌کند اما قادر به تعمق این واقعیت نیست که کار مجرد اجتماعاً لازم انسانی انجام یافته در این سال فقط بخشی از ارزش کل این محصول را تعیین می‌کند.

4 - اسمیت، سرمایه و درآمد

سرمایه دار جزئی از سرمایه پیش ریخته را صرف خرید نیروی کار می‌کند و به سرمایه متغیر مبدل می‌سازد، این جزء یا نیروی کار خریداری شده، در روند تولید مصرف می‌گردد و ارزش‌های تازه‌ای به شکل کالا می‌آفریند، آنچه تا اینجا اتفاق افتاده است تجدید تولید جزء ارزشی مذکور یا بازتولید بخش متغیر سرمایه است. کارگر به نوبه خویش دستمزدش را صرف خرید مایحتاج معیشتی می‌کند، وسائلی را می‌خرد که نیاز بازتولید نیروی کار او هستند. مبلغ پول برابر سرمایه متغیر پیش ریز شده است که برای کارگر نقش درآمد دارد. این درآمد تا زمانی برای کارگر باقی است که او می‌تواند و امکان آن را دارد که نیروی کارش را به سرمایه دار بفروشد. کالای کارگر یعنی نیروی کار فقط هنگامی به مثابه کالا عمل می‌نماید که در پیکر سرمایه تجسم یابد و به کار افتد. در اینجا روندهای متنوعی از تولید و دوران به هم می‌آویزند که اسمیت آنها را از هم جدا نمی‌سازد.

اولاً: پولی که سرمایه دار به خرید نیروی کار اختصاص می‌دهد، خرج نشده بلکه با هدف ارزش افزائی پیش ریز شده و لذا پول – سرمایه است. اما آنچه در این حد انجام یافته فقط یک مبادله است و لاجرم به حوزه دوران مربوط است.

ثانیاً: نیروی کار خریداری شده جزء فعال روند تولید می‌شود، کارگر شکل طبیعی ویژه سرمایه، متفاوت با شکل طبیعی وسائلی تولید یا عناصر دیگر سرمایه را پیدا می‌کند و با صرف نیروی کارش ارزش و اضافه ارزش می‌آفریند.

ثالثاً: سرمایه دار با فروش کالاهای تولید شده، جزئی از ارزش آن را جایگزین سرمایه متغیر پیش ریز شده می‌نماید و در همین راستا موفق به خرید دوباره نیروی کار می‌گردد.

اسمیت تفاوت میان مراحل بالا را تمیز نمی دهد. او می گوید «آن حصه از سرمایه که صرف تیمار کار مولد می شود، پس از آنکه در وظیفه سرمایه ای به سرمایه دار خدمت می کند درآمدی برای کارگر می شود.» این حرف اشتباه است. پولی که سرمایه دار به عنوان مزد می پردازد فقط در صورتی با وظیفه سرمایه ای به سرمایه دار خدمت می کند که او آن را به مثابه نیروی کار در پیکر عناصر مادی سرمایه اش به هم آمیزد و از این طریق سرمایه اش را به طور کلی سرمایه بارآور سازد. نیروی کار در دست کارگر فقط کالا است و سرمایه نیست. پس از فروش است که سرمایه دار آن را در روند تولید به مثابه سرمایه به کار می گیرد. آنچه در اینجا دو نقش ایفاء می کند نیروی کار است. به مثابه کالا در دست کارگر که مثل هر کالای دیگر به ارزش خود فروخته می شود و به عنوان سرمایه در دست سرمایه دار که هم ارزش و هم ارزش مصرفی ایجاد می نماید. پول نیست که دو بار عمل می کند، نیروی کار است که دو نقش را بازی می نماید. جزئی از سرمایه که در شکل مزد به کارگر پرداخت می شود، ارزشی است که او خود آفریده است. کارگر پیش از آنکه بهای نیروی کارش را دریافت دارد ارزشی بسیار بیشتر از آن برای سرمایه دار تولید کرده و تسلیم او نموده است. به این ترتیب از یک سو، خرید و فروش نیروی کار، جایگاه نیروی کار را به مثابه عنصری از سرمایه تثبیت می کند، انسان که کارگر با کارش مستمرا سرمایه متغیر همتراز بهای نیروی کارش را تولید می کند و تحویل سرمایه دار می دهد. از سوی دیگر فروش دائمی نیروی کار منبع حفظ زندگی کارگر می شود و چنان می نماید که درآمدی برای گذران وی است. معنای درآمد در اینجا صرفا تصاحب ارزش هائی است که تحت تأثیر فروش تکراری و پیوسته نیروی کار قرار دارد. این ارزشها فقط در خدمت بازتولید مدام کالائی هستند (نیروی کار) که باید فروخته شود. اسمیت می گوید: «جزء ارزشی محصول تولید شده توسط کارگر که مزد او می گردد، به منبع درآمد وی تبدیل می شود.» این حرف غلط نیست اما این امر مطلقا ماهیت یا مقدار این بخش از ارزش کالائی را تغییر نمی دهد. ارزش نیروی کار مانند هر کالای دیگر با مقدار کار اجتماعاً لازم مورد نیاز بازتولیدش تعیین می شود. ارزشی که در همان حال می تواند نام منبع درآمدی برای کارگر را به خود گیرد. مشکل در این نامگذاری نیست. یک معضل بسیار بارز آدام اسمیت در شناخت وی از درآمد و رابطه درآمد با ارزش کالاهای تولید شده توسط کارگران ریشه دارد. او بر این باور کاملا غلط پای می فشارد که گویا ارزش کالاهای جدید حاصل کار و استثمار توده کارگر نیست که مزد و اضافه ارزش، یا درآمد کارگر و ارزش اضافی سرمایه دار اعم از سود و بهره زمین را تشکیل می دهد، بالعکس درآمد است که کل ارزش کالاهای تولید شده توسط کارگران را تشکیل می دهد!! استنباطی که از همه لحاظ نادرست است. این فقط اولی است که تشکیل دهنده دومی ها می باشد.

اسمیت حجم آنچه را که درآمد کارگر می نامد به جای آنکه سهمی از ارزش کالاهای تولید شده توسط وی ببیند به شکل کاملا معکوس نظر می اندازد. او درآمد را تشکیل دهنده ارزش کالاهائی می بیند که کارگر خلق نموده است!! اما واقعیت چیز دیگری است، سهمی از ارزش های جدید تولید شده است که حجم درآمد کارگر را تعیین می کند، عکس آن صادق نیست. شالوده تعیین مزد کارگر نیز همان گونه که تصریح شد، نسبت معینی از حاصل کار و تولید وی نمی باشد، بلکه صرفا کار اجتماعی لازم برای بازتولید نیروی کار یا بهای کالاهائی است که برای بازتولید این نیروی کار ضروری و حیاتی هستند.

خلاصه کنیم، اسمیت به غلط می پندارد که بهای هر کالا یا کل محصول اجتماعی سالانه مرکب از مزد، سود، بهره است، این تصور بی پایه او را به سمتی می راند که ارزش کالا را در حاصل جمع مزد و ارزش اضافی خلاصه کند. قادر به شناخت سرچشمه واقعی اضافه ارزش نیست و بخش متغیر سرمایه را یگانه منشأ آن نمی بیند. بالعکس اختصاص یک جزء سرمایه به خرید نیروی کار یا همان سرمایه متغیر را موجب تغییر کل سرمایه به سرمایه مولد صنعتی و تبدیل

تمامی اجزاء سرمایه به تولید کننده اضافه ارزش می انگارد!!! نظریه وی دائر بر متشکل شدن ارزش از مزد، سود و بهره او را بر آن می دارد که کل محصول سالانه کار را مزد کارگران و سود و بهره سرمایه داران، زمینداران پندارد. در همین راستا و زیر فشار همین خطای فاحش، برای مشاغل مختلف، نقش سرچشمه ارزش قائل گردد، منشاء درآمدها را گم کند و خود آنها را سرچشمه ارزش ها ببندد!! اسمیت ارزش محصولات سالانه را از محصول – ارزش سال جاری متمایز نمی سازد!! از عهده شناخت خصلت دو گانه کار، مجرد و مشخص عاجز می ماند. در نمی یابد که کار مجرد آفریننده کل ارزشها است و کار مشخص صرفا شکل سودمندی کالا را بیان می دارد. او در ورطه این آشفته فکری های خاص طبقاتی و ندیدن مسائل بسیار مهم دیگر است که موفق به رؤیت انتقال ارزشهای پیشین به فرآورده های جدید در فرایند تولید، چگونگی انتقال و حفظ این ارزشها و تأثیر آنها بر ارزش کالاهای تازه نمی شود. اسمیت تفاوت میان مراحل گردش و تولید سرمایه را تمیز نمی دهد. فاز خرید نیروی کار را که جزئی از پویه دوران است از فاز مصرف نیروی کار در حلقه تولید که روند آفرینش اضافه ارزش است فرق نمی گذارد. وقتی از درآمد کارگر و ارزش های تولید شده سالانه توسط او می گوید به جای آنکه دومی را تشکیل دهنده اولی ببندد راه عکس پیش می گیرد. بهای نیروی کار را با ارزش کار اجتماعا لازم یا بهای وسائل زندگی مورد نیاز بازتولیدش توضیح نمی دهد، به جای آن، به درآمد می آویزد، ارزش های تولیدی سالانه را به مزدها و اضافه ارزش ها یا «درآمدها»! تجزیه نمی کند. دومی ها را تشکیل دهنده کل ارزش های تولیدی سالانه تلقی می کند. اسمیت راه درست شناخت سرمایه داری را با گمراهه جایگزین می سازد.

متأخرین و میراث داران آدام اسمیت

ریکار دو: شواهد بانگ می زنند که او نیز تکرار کننده نظرات اسمیت است. به این بخش از گفته های وی نگاه کنیم. «باید این موضوع درک شود که تمامی تولید یک کشور مصرف می گردد. اما تفاوت بزرگی است که محصولات مذکور توسط افراد تولید کننده ارزش مصرف شوند یا کسانی که فاقد هر گونه نقش در ارزش آفرینی هستند. وقتی می گوئیم درآمد پس انداز و به سرمایه اضافه می شود منظور آنست که بخشی از درآمد افزوده شده به سرمایه، توسط کارگران مولد به جای کارگران غیرمولد مصرف گردیده است»

ریکار دو نظریه تجزیه بهای کالا به مزد و ارزش اضافی را قبول می کند، اختلافاتش با اسمیت در موارد زیر قابل تلخیص است. 1 – او اجاره زمین را از لیست اجزای ضروری سازنده اضافه ارزش حذف می کند. 2 – بهای کالا را به همان سرمایه متغیر و ارزش اضافی تجزیه می نماید. علاوه بر آن برای محاسبه مقدار ارزش، بر خلاف اسمیت از جمع کردن مزد و اضافه ارزش آغاز نمی کند، خود ارزش را نقطه عزیمت می گیرد.

«رمزی» به ریکاردو انتقاد می کند که محصول را فقط به مزد و سود تقسیم می کند و جایگزینی سرمایه استوار را به فراموشی می سپارد. آنچه رمزی در اینجا می ببندد و آن را سرمایه استوار می نامد در واقع نه بخش فیکس سرمایه، که کل سرمایه ثابت است.

«سه» خود را از پاره ای مخمضه ها راحت می کند. با فراغ بال می گوید «ارزش همه محصولات به صورت درآمد در جامعه تقسیم گشته است» او ادامه می دهد که «ارزش کل هر محصول از سودهای مالکان زمین، سرمایه داران و صنعتگران تشکیل می شود»، «سه» دستمزد را سود صنعتگر می نامد، او از کنار هم چیدن این احکام نتیجه می گیرد که درآمد جامعه معادل ارزش ناخالصی است که تولید شده است.

«پرودون» کشف «سه» را از آن خود می کند. «استورس» نظریات اسمیت را می پذیرد و به «سه» خرده می گیرد که آن نظرات را درست و دقیق به کار نگرفته است. او می گوید «اگر قبول شود که درآمد ملت برابر با محصول ناخالص است، هیچ سرمایه ای (هیچ سرمایه ثابتی) را نباید از آن کسر کرد. در این صورت چنین ملتی می تواند تمام ارزش محصول سالانه خود را به طور غیرمولد مصرف کند، بدون آنکه هیچ خللی به آینده خود وارد نماید. محصولاتی که سرمایه ثابت یک ملت را تشکیل می دهند هیچ گاه مصرف پذیر نیستند»، «سه» سکوت می کند که چگونه وجود این جزء ثابت سرمایه با تحلیل اسمیتی تطابق می یابد!! تحلیلی که ارزش – کالا را فقط دستمزد و اضافه ارزش می بیند و هیچ سرمایه ثابتی را وارد محاسبه نمی سازد.

«سیسموندی» در این رابطه هیچ بحث دقیقی ندارد و هیچ نظر روشنی بیان ننموده است. «بارتون، رمزی و شربولیه» می کوشند تا از نگرش اسمیتی گامی به جلو بردارند. ناکامی آنها در این است که از پیش موضوع را یکسویه نظر می اندازند، تفاوت میان ارزش سرمایه ثابت و متغیر را با فرق میان سرمایه استوار و گردان از هم جدا نمی کنند.

«جان استوارت میل» ارث اسمیت را ارج می گذارد و نظراتش را تکرار می نماید. نتیجه آنکه آشفته بینی های اسمیتی به بقای خود ادامه داده است و دگم های او همچنان اصول ایمان متعبدان اقتصاد سیاسی است.

فصل 20: بازتولید ساده

1- طرح مسأله

محصول سالانه مرکب از هر دو بخش محصول اجتماعی است. بخشی که جایگزین سرمایه می شود (بازتولید اجتماعی) و بخشی دیگر که توسط طبقه کارگر و سرمایه دار به مصرف می رسد. به تعبیر دیگر، محصول سالانه مشتمل بر هر دو جزء مصرف مولد و نامولد است. فصل حاضر به بررسی بازتولید ساده اختصاص دارد و ما این واکاوی را از شکل گردش: سرمایه کالائی – پول – کالا... روند تولید... کالا سرمایه، همراه با پول و کالای اضافه شده شروع می کنیم. در این دوران، تکلیف پدیده مصرف الزاما تعیین می شود، زیرا آغازگاه، $C' = C + c$ است. سرمایه کالائی C' فقط از ارزش سرمایه ثابت و متغیر تشکیل نمی شود، بلکه اضافه ارزش را نیز در بر می گیرد. مصرف فردی و مولد هر دو، در این حیظه موضوع واکاوی هستند. در دورپیمانیهای $P...C'-M'-C...P$ و $M-C...P...C'-M'$ حرکت سرمایه نقطه شروع و فرجام است و لاجرم شامل مصرف هم می شود. پرسش مهم، مستقیم و مقدم در کندوکاو این است که ارزش – سرمایه مصرف شده در تولید سالانه چگونه جایگزین می گردد و در هم تنیدگی این جایگزینی، با ارزش اضافی سرمایه داران و دستمزد کارگران چگونه است. فراموش نکنیم که تمرکز گفتگوی ما بر روی بازتولید ساده است.

2- دو بخش تولید اجتماعی

کل محصول اجتماعی و لذا کل تولید جامعه به دو بخش زیر تقسیم می گردد.

اول – **وسائل تولید:** کالاهائی که برحسب جنس خود، به مصرف مولد می رسند، یا ظرفیت ایفای این نقش را دارند.

دوم – **وسائل مصرف:** کل کالاهائی که بنا بر خواص خود مورد مصرف سرمایه داران و کارگران قرار می گیرند.

در هر کدام از دو بخش بالا کل حوزه های تولید که به آن تعلق دارند یک شاخه سراسری تولید به حساب می آیند. هر دو بخش در مجموع سرمایه اجتماعی را تشکیل می دهند. سرمایه درون هر بخش مرکب از دو جزء مختلف است.

1 - سرمایه متغیر: ارزش نیروی کار اجتماعی هر بخش یا کار زنده ای که توسط سرمایه در آنجا استثمار می شود.

2 - سرمایه ثابت: ارزش کل وسائل تولید که هر بخش به کار می افتد. این سرمایه به سهم خود مرکب از اجزاء استوار مانند ساختمان یا ماشین آلات و بخش گردشی سرمایه ثابت از قبیل مواد خام، وسائل کمکی و کالاهای نیم ساخته است. ارزش کل محصول سالانه در هر یک از دو بخش شامل دو جزء است. جزئی که تجسم سرمایه ثابت مصرف شده در تولید محصول است، خالق یا حامل هیچ ارزش تازه ای نیست و صرفاً ارزش خود را به فرآورده جدید منتقل می کند. جزء دوم توسط کار سالانه یا کار کل کارگران مورد استثمار هر بخش تولید می گردد. از این جزء، یک بخش صرف جایگزینی سرمایه متغیر پرداخت شده می شود و بخش دیگر ارزش اضافی سرمایه دار است. کل محصول سالانه هر کدام از بخش ها به ارزش منتقل شده از سرمایه ثابت + سرمایه متغیر + اضافه ارزش قابل تقسیم است. از سرمایه ثابتی که در تولید محصول اجتماعی سالانه به کار گرفته می شود، مواد خام، وسائل کمکی و کالاهای نیم ساخته تماماً مصرف می شوند و ارزش خود را به محصول جدید منتقل می سازند، اما در مورد سرمایه استوار چنین نیست. در هر دور واگرد فقط جزئی از آن به صورت استهلاك وارد ترکیب محصول سالانه می شود و ارزش خود را به محصول منتقل می کند. برای بررسی بازتولید ساده، ما از همان اسامی سرمایه ثابت C، سرمایه متغیر V، اضافه ارزش M و نرخ ارزش اضافی $100 * M / V$ استفاده می کنیم. ارقام بیانگر میلیون پوند استرلینگ خواهند بود.

الف. تولید وسائل تولید

سرمایه ای به میزان 5000 میلیون پوند مرکب از 4000 C و 1000 V و نرخ اضافه ارزشی برابر با 100 درصد را مورد نظر قرار دهیم. محصول کالائی آن عبارت از: $4000 C + 1000 V + 1000 M = 6000$ است که در شکل وسائل تولید موجود است.

ب. تولید وسائل مصرفی

در اینجا هم با سرمایه ای به مبلغ 2500 میلیون پوند سر و کار داریم که از 2000 C و 500 V تشکیل گردیده است و محصول کالائی آن مرکب از $2000 C + 500 V + 500 M = 3000$ در شکل وسائل مصرفی وجود دارد. به این ترتیب کل محصول کالائی سالانه به شرح زیر خواهد بود.

$$1 - \text{ وسائل تولید: } 4000 C + 1000 V + 1000 M = 6000$$

$$2 - \text{ وسائل مصرفی: } 2000 C + 500 V + 500 M = 3000$$

کل ارزش محصول 9000 است. یادآوری کنیم که سرمایه استوار حاضر در فرایند تولید و جزئی از آن که به صورت استهلاك وارد محصول می گردد را آگاهانه کنار نهاده ایم. تمرکز محاسبات ما بر بازتولید ساده است. شکلی از بازتولید که در آن کل ارزش اضافی حالت مصرف غیرمولد دارد. فعلاً گردش پولی واسط معاملات را هم چشم پوشی می کنیم و فقط به خود داد و ستدها می پردازیم. در این رابطه 3 نکته مهم قابل تعمق است

اول: دستمزد 500 و ارزش اضافی تولید شده 500 در بخش 2 یا بخش تولید وسائل مصرفی، به این دلیل که وسائل مصرفی هستند توسط خود کارگران و سرمایه داران این بخش به مصرف می رسند، به بیان دیگر به محصول تبدیل شده و حذف می گردند.

دوم: دستمزد 1000 و ارزش اضافی 1000 تولید شده در بخش 1 که به صورت وسائل تولید در این بخش تهیه شده اند به خرید وسائل مصرفی از بخش 2 اختصاص می یابد. این اقلام با جزء ثابت 2000 سرمایه این بخش که کالاهای مصرفی هستند، رد و بدل شده و از دور خارج می شود.

سوم: آنچه باقی می ماند 4000 سرمایه ثابت بخش 1 است. این رقم مرکب از وسائل تولید است که فقط در همین بخش 1 می تواند به مصرف رسد. در مبادله متقابل میان سرمایه داران این بخش سامان می پذیرد. درست به همان گونه که دستمزد 500 و اضافه ارزش 500 مربوط به بخش 2 در درون همان بخش تسویه و تعیین تکلیف شد.

3 – مبادله بین دو بخش: دستمزدها و اضافه ارزش های بخش 1 در مقابل سرمایه ثابت بخش 2

دستمزد 1000 و ارزش اضافی 1000 بخش 1 در شکل و وسائل تولید با سرمایه ثابت 2000 بخش 2 که شکل مصرفی دارد مبادله می شود. سرمایه داران بخش 2 سرمایه ثابت 2000 واحدی خود را که در شکل کالاهای مصرفی است با وسائل تولید مورد نیاز تشکیل دهنده سرمایه ثابت خود در بخش 1 داد و ستد می کنند و در این گذر جزء ثابت سرمایه خویش را آماده ارزش افزائی می سازند. همزمان کارگران بخش 1 برابر مزدهای خود و سرمایه داران این بخش برابر اضافه ارزش های خود کالاهای مصرفی از بخش 2 دریافت می کنند. مبادله با پول انجام می شود. گردش پول اینجا اهمیت تعیین کننده دارد. مزدهای کارگران هر دو بخش باید به شکل پولی پرداخت گردد. روند وقوع داد و ستدها به شرح زیر است.

اول: در بخش 1 صاحبان سرمایه، 1000 میلیون پوند استرلینگ دستمزد به کارگران پرداخت کرده اند. کارگران با این مزدها یا این مقدار **ارزش پولی** به سراغ سرمایه داران بخش 2، تولید کنندگان و وسائل مصرف می روند، به همین میزان، مایحتاج معیشتی خریداری می کنند و در این راستا نیمی از جزء ثابت سرمایه بخش 2 به پول تبدیل می شود. در پی این اقدام، سرمایه داران بخش 2 مقدار پول دریافتی 1000 میلیون پوند را صرف خرید و وسائل تولید مورد احتیاج خویش از بخش 1 می کنند. تا اینجا و در دل این داد و ستد، ارزش سرمایه متغیر 1000 میلیون پوند بخش 1 که به عنوان جزئی از محصول سالانه این بخش در شکل و وسائل تولید وجود داشت به پول تبدیل می گردد و امکان می یابد که در دست سرمایه داران همین بخش به عنوان سرمایه پولی عمل نماید و صرف خرید مجدد نیروی کار شود.

دوم: حال نوبت جزء ارزش اضافی سرمایه کالائی بخش 1 است. این جزء هم می تواند با 1000 میلیون پوند دیگر سرمایه ثابت بخش 2 مبادله شود. این مبادله به نوبه خود نیازمند پول است و پول لازم می تواند از راههای مختلف پرداخت گردد. فرض ما این است که نیمی از آن را سرمایه داران بخش 2 و نیم دیگر را سرمایه داران بخش 1 فراهم می نمایند. در این صورت:

بخش 2 مبلغ 500 میلیون پوند فراهم شده خود را صرف خرید و وسائل تولید می کند و با این 500 میلیون پوند و وسائل تولیدی را که در شکل اضافه ارزش و به صورت جزئی از محصول سالیان، در دست سرمایه داران بخش 1 است خریداری می نماید. به این ترتیب در جریان انجام این معامله، 500 میلیون پوند دیگر از سرمایه ثابت بخش 2 جایگزین می شود. می گوئیم 500 میلیون پوند دیگر زیرا به خاطر داریم که پیش تر، 1000 میلیون پوند آن توسط مزد کارگران بخش 1 و در پروسه خرید و وسائل مصرف از بخش 2 جبران گردیده بود، در نتیجه تا این جا سه چهارم سرمایه ثابت بخش 2 جایگزین شده و سامان یافته است. همزمان سرمایه داران بخش 1 نیز نیمی از اضافه ارزش خود را محقق و به پول تبدیل کرده اند.

گام بعدی آن است که سرمایه داران بخش 1، مبلغ 500 میلیون پوند دریافتی از بخش 2 را به خرید و وسائل مصرفی از همان بخش اختصاص می دهند، با این کار بخش 2 معادل 500 میلیون پوند دیگر از بخش ثابت سرمایه اش را، در شکل محصول مصرفی سالانه، به بخش 1 می فروشد و در همین راستا 500 میلیون پوند را مجدداً به چنگ می آورد

یا به تعبیر دیگر بازیافت می کند. متعاقباً به اندازه آن، وسائل تولید از بخش 1 خریداری می کند و به این ترتیب کل 2000 واحد سرمایه ثابت خود را جایگزین می سازد. داد و ستد اخیر، به سرمایه داران بخش 1 نیز امکان می دهد تا جزء دیگری از محصول سالانه خویش را که ما به ازاء 500 میلیون پوند باقی مانده اضافه ارزش ها است به پول تبدیل نمایند و در واقع محقق گردانند.

آنچه در این جا کاملاً مهم و قابل توجه است آن است که بخش 2 کل 2000 میلیون پوند سرمایه ثابت خود را که در شکل کالاهای مصرفی و جزء اصلی محصول سالانه این بخش بود، مجدد به وسائل تولید مورد نیاز خود تبدیل نموده است. علاوه بر آن، کل 500 میلیون پوندی را هم که به صورت دست مایه جدا از این سرمایه گذاری ها و برای حل مشکلات موجود پولی، وارد پویه گردش ساخته بود، تأمین نموده یا بازیافت کرده است. همین موضوع به گونه ای دیگر در مورد بخش 1 نیز صادق است. این بخش نیز نه فقط سرمایه متغیر خود را که در شکل وسائل تولید بود، با وسائل مصرفی مبادله کرده است که 500 میلیون پوند دست مایه تزریق شده به پروسه گردش را نیز بازیافت نموده است. مرور آنچه تا این جا گفتیم در همان حال این را هم روشن می سازد که تحقق کل فرایند نیازمند ارزش - سرمایه ای بود که باید به شکل پول وارد چرخه دوران شود. این پول توسط سرمایه داران هر دو بخش تهیه و پرداخت شد، اما آنها همان گونه که شاهد بودیم مجدداً این پول را به تمام و کمال دریافت کردند. به بیان دیگر سرمایه داران هر دو بخش در این بازتولید ساده، بر سرمایه خود نیافزودند اما هیچ ریالی هم از آن کاسته نشد. این نکته را هم فراموش نکنیم، آنها حجم بزرگی اضافه ارزش به چنگ آوردند که صرف معاش، رفاه، تجمّل و خوشگذرانی خود کردند.

4 - مبادله درون بخش 2

وسائل معاش لازم و تجملی

در بازتولید ساده که فعلاً موضوع بررسی ما است، کارگران بخش 2 با دستمزدهای دریافتی خویش **بخشی** از وسائل مصرفی و مایحتاج معیشتی را که خودشان در همین بخش تولید کرده اند، خریداری می نمایند. محصول کار آنان اکنون در تصاحب طبقه سرمایه دار است و کارگران فقط به اندازه مزدی که گرفته اند، یک بخش این کالاها و اقلام مصرفی را از طبقه سرمایه دار می خرند. سرمایه داران با فروش این بخش از محصول کار و استثمار کارگران، به خود آنان، سرمایه متغیری را که در شکل دستمزد پرداخت کرده بودند، به طور کامل بازیافت می کنند. آنچه در این گذر اتفاق افتاده، این است که کارگران انبوهی محصول تولید کرده اند، کل این محصول به مالکیت طبقه سرمایه دار در آمده است. تولید کنندگان کارگر صرفاً بهای بازتولید نیروی کارشان را زیر نام مزد و در شکل پول دریافت نموده اند و حال با همین مزد و به اندازه آن، جزئی از محصول کار خود را که در تملک سرمایه داران است می خرند. صاحبان سرمایه با فروش این جزء از محصول تصاحب کرده، کل دستمزدی را که پرداخته بودند بازیافت می کنند. به بیان دیگر تمامی سرمایه متغیر خود را از نو به دست می آورند. بخش تولید وسائل مصرفی یا همان بخش 2 مرکب از شاخه های فراوان و گوناگون صنعت است، اما کل این شاخه ها به دو عمده به شرح زیر قابل تقسیم هستند.

الف: شاخه تولید وسائل ضروری مصرفی. شاخه ای که محصولات معیشتی و مایحتاج حیاتی طبقه کارگر و در همان حال کالاهای مصرفی مورد نیاز سرمایه داران را تولید می نماید. نیاز به توضیح نیست که وقتی از احتیاجات زندگی در قلمرو هستی سرمایه یا گستره تولید سرمایه داری صحبت می کنیم مفید و مضر بودن آن برای انسان هیچ محلی از اعراب ندارد. این کالاها می توانند افیون و سموم مهلک باشند یا اینکه در شکل نان و دارو تولید شوند.

ب: شاخه تولید وسائل مصرفی تجملی که یک جزء از مصرف طبقه سرمایه دار را تولید می کند و سرمایه داران خریدار آنها بخشی از اضافه ارزش حاصل استثمار کارگران را به این کار اختصاص می دهند. کارگران توان خرید آنها را ندارند. بر همین اساس، سرمایه متغیر یا دستمزدهای پرداخت شده، در هر دو شاخه این بخش، مستقیماً در شکل پول به سرمایه داران بخش 2 الف که تولید کننده وسائل مصرفی ضروری و حیاتی هستند برگردانده می شود، همان گونه که گفته شد، کارگران قادر به خرید زینت آلات یا وسائل تجملی نیستند، آنها کل مزدشان را صرف خرید مایحتاج اضطراری معیشتی از سرمایه داران شاخه الف می کنند. اما در مورد بخش 2 ب وضع متفاوت است. در اینجا محصول - ارزش، تماماً وسائل تجملی است و سامان پذیری آن نیازمند داد و ستدهای دیگر است. فرض کنیم که 500 میلیون پوند سرمایه متغیر و 500 میلیون پوند اضافه ارزش کل بخش 2، به شرح زیر میان دو شاخه این بخش توزیع گردد.

شاخه الف: 400 میلیون پوند مزد کارگران و 400 میلیون پوند اضافه ارزش سرمایه داران جمعاً 800 میلیون پوند.

شاخه ب: 100 میلیون پوند مزد کارگران، 100 میلیون پوند اضافه ارزش صاحبان سرمایه، کلاً 200 میلیون پوند. کارگران شاخه ب 100 میلیون پوند دستمزد گرفته اند، آنها این پول را به سرمایه داران شاخه الف می دهند و در قبال آن 100 میلیون پوند کالای مصرفی ضروری از سرمایه داران مذکور (شاخه الف) دریافت می دارند. در این گذر از یک سو سرمایه متغیر شاخه ب به این شاخه باز می گردد و از سوی دیگر سرمایه داران شاخه الف به 100 میلیون پوند کالاهای تجملی دست می یابند. سرمایه داران اخیر (شاخه الف) قبلاً 400 میلیون پوند دستمزد به کارگران این شاخه پرداخت کرده اند، آنها با فروش کالاهائی که همین کارگران تولید کرده اند، به خود آنها، تمامی این 400 میلیون پوند را هم بازیافت می کنند.

تا اینجا تکلیف سرمایه متغیر هر دو شاخه روشن شده است، به جستجوی سرنوشت اضافه ارزشها پردازیم. فرض کنیم که سرمایه داران هر دو شاخه الف و ب، درآمدهای خود یا همان اضافه ارزش ها را، به نسبتهای مساوی میان کالاهای مصرفی ضروری و تجملی توزیع نمایند. مثلاً هر کدام سه پنجم از 400 میلیون پوند اضافه ارزش ها را به احتیاجات ضروری و دو پنجم را به کالاهای تجملی اختصاص دهند. در این صورت سرمایه داران شاخه الف 240 میلیون پوند را صرف وسائل مصرفی ضروری می کنند و 160 میلیون پوند را به اشیاء تجملی تخصیص می دهند. سرمایه داران شاخه ب نیز 60 میلیون پوند را هزینه وسائل ضروری و 40 میلیون پوند را خرج کالاهای تجملی می کنند. با کدام مبادله ها این سامان پذیری انجام می گیرد؟ ماجرا این گونه است که سرمایه داران ب از کل 100 میلیون پوند محصول تجملی این شاخه، به اندازه 40 میلیون پوند را خود مصرف می کنند و معادل 60 میلیون پوند را به سرمایه داران الف می دهند تا در ازاء آن کالاهای مصرفی دریافت دارند.

به این ترتیب برای کل بخش 2 و شاخه های دوگانه آن خواهیم داشت:

400 واحد سرمایه متغیر و 400 واحد اضافه ارزش الف

+

100 واحد سرمایه متغیر و 100 واحد اضافه ارزش ب

1000 میلیون پوند

در این میان: 100 واحد اضافه ارزش و 400 واحد سرمایه متغیر الف، در ازاء 500 واحد سرمایه متغیر الف + ب، همزمان 500 واحد اضافه ارزش الف و ب در برابر 100 واحد اضافه ارزش ب + 100 واحد سرمایه متغیر ب + 300 واحد اضافه ارزش الف، مبادله می شوند. به این ترتیب کل 1000 میلیون پوند پروسه تحقق خود را طی می کند.

اگر بازتولید را با همین نسبت ها، با محاسبه سرمایه ثابت هر دو شاخه دنبال کنیم آنگاه برای کل بخش 2 خواهیم داشت.

شاخه الف: 1600 سرمایه ثابت + 400 سرمایه متغیر + 400 ارزش اضافی، جمعا 2400 میلیون پوند

شاخه ب: 400 سرمایه ثابت + 100 سرمایه متغیر + 100 ارزش اضافی، جمعا 600 میلیون پوند

و به عنوان حاصل جمع کل: 2000 سرمایه ثابت + 500 سرمایه متغیر + 500 ارزش اضافی = 3000 میلیون پوند

حال با تعیین تکلیف آنچه در داخل بخش 2 اتفاق افتاده است، به سراغ کل مبادلات میان بخش های 1 و 2 در پویه بازتولید ساده سرمایه داری برویم. در این رابطه شاهد وقوع داد و ستدهای زیر خواهیم بود.

1 - ارزش - محصول جدید سالانه (سرمایه متغیر و اضافه ارزش) که به صورت وسائل تولید در بخش 1، بازتولید شده است، برابر با ارزش سرمایه ثابت موجود در محصول سالانه بخش 2 می باشد. اگر اولی کوچکتر از دومی گردد، بخش 2 قادر به جایگزین کردن سرمایه ثابت خود نیست. اگر بزرگتر باشد، مقداری از آن مصرف نشده باقی می ماند. در هر دو حالت، فرض بازتولید ساده بر هم می ریزد.

2 - در محصول سالانه بخش تولید وسائل مصرف، سرمایه متغیر پرداخت شده به کارگران تولید کننده اشیاء تجملی فقط به اندازه ارزش خود، با اضافه ارزش سرمایه داران تولید کننده وسائل مصرفی لازم مبادله می گردد، اما با همین مبادله است که سرمایه متغیر پرداخت شده سرمایه داران تولید کننده اشیاء تجملی به آنها باز می گردد و سامان پذیری کل سرمایه متغیر بخش 2 محقق می شود. پس از این داد و ستد سرمایه داران شاخه ب صاحب 100 واحد سرمایه متغیر خود هستند. سرمایه داران شاخه الف نیز با فروش 400 واحد کالاهای مصرفی معیشتی به کارگران همین شاخه سرمایه متغیر خود را پس می گیرند. کل سرمایه داران دو شاخه هم 500 واحد اضافه ارزش خود را تصاحب می کنند. **هر بحرانی** موقتا مصرف اشیاء تجملی را کاهش می دهد. بازتبدیل سرمایه متغیر این شاخه به سرمایه پولی را دچار تأخیر می کند. اخراج کارگران این قلمرو نیز بر وخامت اوضاع می افزاید. ظهور این شرایط و گسترش آن به کساد بازار فروش کالاها بر روی روند تولید سرمایه نیز تأثیر می گذارد.

توضیح: مارکس در اینجا ضمن تشریح فرایند بازتولید ساده و چگونگی مبادله میان دو بخش اساسی تولید سرمایه داری، به درستی، با تمامی دقت لازم، بدون اینکه هیچ جایی برای هیچ نوع مغلطه و تعبیر سوء باقی گذارد از تأثیر بحران بر روند گردش یا مبادله محصولات دو بخش در بازتولید ساده و به طور مشخص حوزه های تولید اشیاء تجملی سخن به میان می آرد. دقیق تر بگوئیم، مارکس در اینجا، در این بحث معین، به هیچ وجه از ریشه بحران، از منشأ و زمینه های واقعی ظهور بحران صحبت نمی کند. کاملا بالعکس از عوارض و تأثیرات آن بر پروسه گردش سرمایه و مبادله میان بخش ها می گوید. سخن مارکس این است، اما خیلی ها از جمله شمار کثیری از «نظریه پردازان شهیر مارکسیست»! به ویژه در انترناسیونال دوم، با برداشت کاملا **پاژگون** از کالبدشکافی مارکسی روند سامان پذیری سرمایه و داد و ستد میان دو بخش اساسی تولید سرمایه داری چنین استنباط و سپس القاء کرده اند که گویا بحران ها از بطن پروسه گردش سرمایه بر می خیزند!! گویا کاهش شمار مشتریان و مصرف کنندگان کالاها یا افت قدرت خرید توده های کارگر است که سلسله جنبان طغیان بحران ها می گردند!! گویا نامتوازی رشد انباشت در بخش های اساسی تولید سرمایه و اختلال در پویه دورپیمائی سرمایه است که بحران را می زاید، می پرورد و به طغیان می اندازد!!! انگاره هائی که همه و هر کدام بیش از دیگری بی بنیاد و گمراه کننده اند. همواره، در همه ادوار، اما بیش از همیشه در دوره های اخیر، با تشدید انفجار آمیز بحرانها و گسترش بی سابقه سرچشمه ظهور آنها در هستی سرمایه، توسط بورژوازی چپ نمای جهانی جنجال گردیده است.

افراشتن بیرق عدالت طلبی کاپیتالیستی!!، نهضت جلوگیری عقلانی از تعمیق شکاف طبقاتی!! شکوه مسیحائی از نزول سهم کارگران و افزایش سهم سرمایه داران در تولید ناخالص سالانه، حتی کمپین های حزبی و اتحادیه ای چالش بشردوستانه افت دستمزدها که از اواخر سده پیش تا امروز زیر بیرق های مختلف راه افتاده است، همه و همه به نوعی، مهر همین وارونه پردازی ها در مورد بحران سرمایه داری را بر پیشانی خود حک دارند. مشکل آنان نه فقر، فلاکت، گورخوابی، تباهی، بی بهداشتی، بی داروئی و سیه روزی های دیگر طبقه کارگر که یافتن راهی برای مقابله با اوجگیری بحرانهای سرشتی سرمایه است. تصور نظریه پردازان، بانیان و پرچمداران این کمپین ها آنست که رشد سرطانی بیکاری، تنزل روز افزون دستمزدهای واقعی، کاهش طوفانی توان خرید کارگران و در یک کلام آنچه «مصرف نامکفی» می نامند، ریشه واقعی بروز و تشدید بحران ها است، اگر سرمایه داران کمی رحم کنند، دیگ بخشایش خود را جوش اندازند، کارگران کمتری را اخراج نمایند، بیمه بیکاری را محو نمایند، چند ریالی بر مزد توده کارگر شاغل بیفزایند، سرمایه داری هم مشکل کسادی بازار را حل می کند، رونق همه جا را فرا می گیرد، بحران ها از توفش باز می ایستند و سرمایه داران هم با فراغ بال، امنیت خاطر و «حاتم بخشی بی کران»!! شروع به بذل و بخشایش و افزایش مزد کارگران می کنند!! در همین راستا همه جا امن و امان می گردد، خطر طغیان توده کارگر از سر سرمایه رفع می شود و بالاخره، به عنوان آرمان بزرگ آنها، ماندگاری سرمایه داری هم تضمین خواهد شد!! آنچه اینها اصلاً قادر به دیدن و درک آن نیستند، ریشه واقعی بحران سرمایه است. تولید سرمایه داری اساساً تولید وسائل معاش و مایحتاج زندگی بشر نیست که تغییر در شمار مصرف کنندگان این شکل کالاها مایه اشتعال آتشفشان بحران گردد!! سرمایه داری شیوه تولید **سرمایه** است. عظیم ترین بخش آنچه تولید می کند سرمایه است و به صورت سرمایه پیش ریز می شود. کل مکانیسمهای اندرونی آن بسیج هستند تا از همه راههای ممکن قدرت بارآوری کار را افزایش دهند، با حداقل نیروی کار حداکثر سرمایه را تولید نمایند، بحران دقیقاً از این جا، از ژرفنای همین روند می جوشد، روند تولید افراطی سرمایه و بالا رفتن قهری ترکیب آلی سرمایه که پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش، سیر نزولی نرخ سود و بالاخره طغیان بحران را قهری و گریزناپذیر می سازد. بحث ما در اینجا واکاوی موضوع بحران نیست. فقط به همین حد اکتفاء می کنیم تا در جای خود، در بازخوانی جلد سوم سرمایه به صورت تفصیلی به آن بپردازیم.

4 – مبادله با استمداد از گردش پولی

به رغم همه بحث های بالا، ما هنوز در نیمه راه بررسی سامان پذیری دو بخش سرمایه اجتماعی، تولید وسائل تولید و تولید وسائل مصرف هستیم. بنا بر آنچه گفته شد، دوران میان دو بخش اصلی تولید سرمایه داری طبق نمودار زیر جریان داشته است.

1 – در گردش سرمایه میان بخش های 1 و 2 با داده های:

$$\text{بخش 1} - 4000 \text{ ثابت} + 1000 \text{ متغیر} + 1000 \text{ اضافه ارزش} = 6000$$

$$\text{بخش 2} - 2000 \text{ ثابت} + 500 \text{ متغیر} + 500 \text{ ارزش اضافی} = 3000$$

مبادلات میان 2000 سرمایه ثابت بخش 2 در برابر 1000 سرمایه متغیر و 1000 ارزش اضافی بخش 1 به سرانجام رسیده است. 4000 واحد سرمایه ثابت بخش 1 را همچنان به حال خود رها می کنیم، تا سرنوشت سرمایه متغیر + ارزش اضافی بخش 2 را پی گیریم.

2 - به خاطر داریم این بخش دارای دو زیرمجموعه به نام شاخه های الف و ب است.

الف: (400 سرمایه متغیر + 400 ارزش اضافی)

+

ب: (100 سرمایه متغیر + 100 ارزش اضافی)

=

2000 سرمایه متغیر و ارزش اضافی بخش 2

در اینجا:

اول: 400 واحد سرمایه متغیر الف، در درون همین شاخه گردش خود را طی می کند. کارگران با مزد دریافتی خویش ارزش – محصول معادل آن را از سرمایه داران شاخه ای که در آن استثمار می شوند، خریداری می کنند.

دوم: بنا به فرض پیشین، سرمایه داران هر دو شاخه، سه پنجم اضافه ارزش های خود را صرف خرید وسائل ضروری معیشتی و دو پنجم آن را صرف خرید اشیاء تجملی می نمایند.

سوم: بر پایه همان فرض سه پنجم اضافه ارزش شاخه الف با مبلغ 240 هزار میلیون پوند در درون همین شاخه توسط سرمایه دارانش به خرید وسائل لازم زندگی اختصاص می یابد.

چهارم: دو پنجم اضافه ارزش شاخه ب هم در همین شاخه توسط سرمایه دارانش خریداری می گردد.

پنجم: هنوز اجزائی از سرمایه هر شاخه پویه سامان پذیری خود را به فرجام نرسانده اند. در شاخه الف 160 هزار میلیون پوند اضافه ارزش سرمایه داران باقی است. در شاخه ب 100 هزار میلیون مزد کارگران و 60 هزار میلیون اضافه ارزش سرمایه داران کماکان بلا تکلیف مانده است. روند مبادلات ادامه پیدا می کند و چنان پیش می رود که 100 هزار میلیون پوند مزد کارگران و 60 هزار میلیون پوند اضافه ارزش سرمایه داران این بخش صرف خرید وسائل ضروری زندگی از سرمایه داران شاخه الف می شود.

نگاه دیگری به سامان پذیری سرمایه متغیر و اضافه ارزش در دو بخش 1 و 2 سرمایه اجتماعی

$$1- 4000 C + 1000 V + 1000 M = 6000$$

$$2- 2000 C + 500 V + 500 M = 3000$$

پروسه مبادلات به شرح زیر انجام می گیرد.

- 1 – بخش 1، مبلغ 1000 لیره استرلینگ دستمزد به صورت پول به کارگران این بخش می پردازد.
 - 2 – کارگران بخش 1 با مزد خود معادل 1000 لیره استرلینگ وسائل معاش از سرمایه داران بخش 2 می خرند.
 - 3 – سرمایه داران 2 با 1000 لیره بالا وسائل تولیدی به همین میزان از سرمایه داران 1 خریداری می نمایند.
 - تا اینجا سرمایه داران بخش 1 کل سرمایه متغیر پرداختی خود را بازیافت کرده اند.
 - 4 – سرمایه داران بخش 2 وسائل تولیدی به مبلغ 500 لیره استرلینگ از سرمایه داران 1 می خرند.
 - 5 – صاحبان سرمایه در بخش 1 همین 500 لیره دریافتی را صرف خرید کالاهای مصرفی از بخش 2 می کنند.
 - 6 – سرمایه داران 2 با 500 لیره بالا وسائل تولید از سرمایه داران 1 خریداری می کنند.
 - 7 – بخش یک 500 لیره دریافتی اخیر را صرف خرید وسائل مصرفی از بخش 2 می نماید.
- حاصل جمع ارزشی کل داد و ستدهای بالا 5000 لیره استرلینگ است و در این میان 500 لیره ای که سرمایه داران بخش 2 در ردیف چهارم این نمودار، از بیرون پروسه گردش به درون آن تزریق کردند نیز به آن ها بازگشته است.

در مبادلات بالا شاهد هستیم که حجم ارزشی معینی پول برای گردش و سامان پذیری انبوه محصولات تولید شده کفاف می دهد. هر چه واگردها کوتاه تر باشند، هر چه چرخش پول در گردش سریع تر انجام گیرد، باز هم پول کمتری مورد احتیاج خواهد بود. اگر تعداد مبادلات پی در پی معلوم باشد، حاصل جمع پول مورد نیاز تابعی از مجموع قیمت ها یا ارزش کالاهای در گردش است. اینکه از کل ارزش ها چه مقدار اضافه ارزش و چه حجمی ارزش - سرمایه باشد، در این گذر بی تفاوت خواهد بود. پروسه سامان پذیری محصولات سالانه بخش 2 همراه با سرمایه متغیر و اضافه ارزش بخش 1 این گونه، با شرح نسبتاً مبسوطی که آوردیم بالاخره ره فرجام پیش می گیرد، اما مسیر واقعی رویدادها در همان سال، سایه دو عامل را بر فراز سر خود سنگین می یابد.

1 - حضور سرمایه های تجاری و مالی: سرمایه تجاری در نخستین ظهور خود همواره شکل پول دارد، تاجر به معنای صاحب این جزء سرمایه، تولید کننده هیچ کالائی نیست. در مورد سرمایه مالی نیز باید گفت که با پیدایش و نقش بازی خود دخالتی کاملاً ویژه، اثرگذار و رشد یابنده را در فرایند گردش سرمایه صنعتی به نمایش می نهد.

2 - تقسیم ارزش اضافی: اقتضای تولید سرمایه داری است که اضافه ارزش ها یک جا به دست سرمایه دار صنعتی رسد، اما حکم همین شیوه تولید و جبر پویه ارزش افزائی سرمایه است که میان گروههای مختلف طبقه سرمایه دار تقسیم شود. بخشی به شکل بهره مالکانه، نصیب مالک زمین می گردد. سهمی به صورت بهره پول توسط بانکدار، رباخوار، مؤسسات عدیده پرداخت کننده وام تصاحب می شود. پس از اینها نوبت به دولت و نهادهای عریض و طویل دولتی می رسد. موضوعی که در شرایط کنونی سرمایه داری، ماجرای خاص خود را دارد و تشریح آن نیازمند نگارش کتابی خاص است. جای این بحث اینجا نیست اما در چند جمله، در داربست مبحث مشخص حاضر، به اختصار می توان گفت که دولت به عنوان نهاد برنامه ریزی عام و سراسری سرمایه اجتماعی هر کشور در حوزه های گوناگون، اقتصاد، سیاست، حقوق، فرهنگ، سازمان اعمال قهر اقتصادی، پلیسی، نظامی، امنیتی، حقوقی، مدنی و سیاسی سرمایه علیه طبقه کارگر، آری با ایفای همه این نقش ها، عملاً قدرت تضمین کننده کاهش تا آخرین مرز ممکن کار لازم و افزایش کاملاً نامحدود و هر چه عظیم تر کار اضافی توده های کارگر به نفع طبقه سرمایه دار است. دولت در همین راستا و به عنوان نهاد تنظیم مناسبات میان بخش های مختلف سرمایه و بورژوازی جهانی، در یک کلام به عنوان سرمایه تشخص یافته در ساختار نظم سیاسی، حقوقی، اقتصادی و اجتماعی، سهم غول آسایی در کل اضافه ارزش های حاصل استثمار طبقه کارگر دارد.

6 - بازتولید سرمایه ثابت بخش 1

رقم 4000 میلیون پوند سرمایه ثابت بخش 1، تنها جزء از محصول سالانه دو بخش 1 و 2 است که هنوز باقی مانده و تعیین تکلیف نگردیده است. جزئی که به لحاظ ارزشی در این سال یا در آخرین روند واگرد، آفریده نشده است. از پیش وجود داشته و وارد این فرایند گردیده است اما در مثال معین ما، دوسوم از کل محصول سالیانه این بخش را تشکیل می دهد. تا وقتی از تک سرمایه دار حرف می زدیم روال کار آن بود که تولید کننده وسائل تولید، محصولات خویش را می فروخت و کالاهای مورد نیاز خود را خریداری می کرد. الان دیگر چنین نیست. بحث بر سر بازتولید سرمایه اجتماعی است. کل سرمایه است که دوسوم از محصول سالانه اش به صورت وسائل تولید در بخش 1 باقی مانده است. صاحبان این محصول همگی سرمایه داران تولید کننده وسائل تولید هستند، سرمایه متغیر هر دو بخش به طور کامل داد و ستد شده و مدار سامان پذیری خود را پیموده است. اضافه ارزش های هر دو بخش نیز پروسه بازتولید خود را پشت سر

نهاده اند. در بخش 2 کل سرمایه ثابت هم بازیافت شده و به سوی سرمایه داران مالک بازگشته است. همه اینها انجام گرفته و فقط بخش 1 است که دوسوم محصولاتش در شکل سرمایه ثابت باقی است، جزئی از سرمایه که قادر به مبادله با هیچ جزء دیگر سرمایه اجتماعی نیست، زیرا همه اجزاء دیگر روند داد و ستد خود را طی نموده اند. کل این محدودیت ها چگونگی گردش و سامان پذیری 4000 میلیون پوند سرمایه ثابت بخش 1 را در کلاف خود پیچیده است، اما همین محدودیت ها به نوبه خود راه دوران و دورپیمائی این جزء را هم مشخص و آسان کرده است.

سرمایه ثابت بخش 1 باید توسط طبقه سرمایه دار مالک خود و در میان آحاد همین مالکان مبادله شود. مشابه همان وضعی که در بخش تولید وسائل مصرف شاهدش بودیم. در آنجا نیز سهم مهمی از محصول سالانه در درون همان بخش معین داد و ستد گردید، اینجا نیز شمار کثیر سرمایه داران 1 هستند که باید 4000 میلیون پوند وسائل تولید را میان خود مبادله کنند، آن را جایگزین جزء فرسوده و مستهلک سرمایه ثابت سازند.

سرمایه ثابت بخش 1 توده عظیمی از وسائل تولید در شکلهای بسیار متنوع از ماشین آلات و تأسیسات گرفته تا انواع کالاهای نیم ساخته، قطعات یدکی، مواد خام با خواص، کاربرد، جنس، نقش و کیفیت های گوناگون است که می تواند در شمار کثیر قلمروهای کار و تولید به کار افتد. سرمایه داران این حوزه ها، شاخه ها و زیر مجموعه ها هستند که هر کدام نیازمند نوسازی و جایگزینی وسائل مستعمل و فرسوده پیشین خود هستند، برای از سرگیری پروسه پیش ریز و بازتولید سرمایه خود به تولیدات همدیگر محتاجند و آماده داد و ستد محصولات با هم می باشند. سرمایه ثابت بخش 1 اینجا، در این بازار است که پویه سامان پذیری خود را به فرجام می برد.

7 - سرمایه متغیر و اضافه ارزش در هر دو بخش

آنچه تا اینجا دیدیم حاکی است که کل ارزش محصول سالانه اجتماعی در بازتولید ساده سرمایه داری از اجزاء زیر تشکیل می گردد.

یکم. ارزش سرمایه متغیر بخش 2 که در طول سال بازتولید شده است.

دوم. ارزش اضافی جدیدی که در همین بخش 2 تولید گردیده است.

سوم. ارزش سرمایه متغیر بخش 1 که طی سال بازتولید شده است

چهارم. ارزش اضافی تازه تولید شده بخش یک.

بر این اساس تا جایی که به بازتولید ساده مربوط است، کل ارزش محصول سالانه با ارزش وسائل مصرفی تولید شده در طول سال توسط کار اجتماعی سالانه برابر می باشد. در این شکل بازتولید باید هم چنین باشد زیرا همه آنچه تولید می شود مصرف می گردد.

روزانه کار اجتماعی توده کارگر مرکب از دو جزء است. کار لازم که در مثال ما ارزشی معادل 1500 میلیون پوند می آفریند و کار اضافی که اضافه ارزش 1500 میلیون پوندی را نصیب سرمایه داران می کند. حاصل جمع اینها است که محصول سالانه با ارزش 3000 میلیون پوند را پدید می آرد. رقمی که در عین حال معادل کل ارزش مصرفی تولید شده در سال است. در این میان یک نکته بسیار مهم است. اینکه برابر بودن کل ارزش تولید شده در سال با کل ارزش مصرفی آفریده در همان سال، به هیچ وجه معنایش آن نیست که همه ارزش ها در بخش 2 یعنی در بخش تولید وسائل مصرفی تولید شده اند. سرمایه ثابت بخش 2 از این طریق بازتولید شده و به سوی صاحبانش بازگشته است که با سرمایه متغیر بازتولید شده و اضافه ارزش نوآفریده بخش 1 مبادله شده است. دقیقاً به همین دلیل است که برای سرمایه داران

بخش 2 ارزش محصولشان به سرمایه ثابت + سرمایه متغیر + اضافه ارزش تقسیم می گردد، در حالی که از منظر اجتماعی کل محصول 3000 میلیون پوندی بخش 2 متشکل از سرمایه متغیر و اضافه ارزش است. دقیق تر بگوئیم، سرمایه ثابت بخش 2 برابر با سرمایه متغیر و اضافه ارزش بخش 1 است. این دو جزء تشکیل دهنده محصول اجتماعی، در جریان مبادله شکل های طبیعی خود را با هم جا به جا می کنند. واقعیت آن است که از 3000 واحد محصول اجتماعی سالانه 1000 واحدش در بخش 2 و 2000 واحد آن در بخش 1 تولید گردیده است.

نکته مهم بعدی اینکه اگر چه روزانه کار اجتماعی یعنی کاری که در طول سال توسط کل طبقه کارگر انجام می گیرد به دو جزء کار لازم و اضافی یا دستمزدها و اضافه ارزش ها تقسیم می شود اما حتی در بازتولید ساده، به یمن همین روزانه کار اجتماعی، سرمایه ثابت بخش 2، در پروسه سامان پذیری محصول سالانه، ارزش خود را بازتولید و حفظ می کند. سرمایه داران هر دو بخش نیز متناسب با نرخ استثمار به اندازه یا چندین برابر کل مزد کارگران اضافه ارزش نصیب خود می سازند. در مثال حاضر ما از ارزش 3000 میلیون پوندی تولید شده سالانه، دوسوم آن به صورت ارزش های مصرفی با دستمزدهای کارگران بخش 1 و اضافه ارزش های حاصل استثمار آنها مبادله می گردد و از طریق این مبادله است که سرمایه ثابت بخش 2 بازیافت و مجدداً پیش ریز می شود.

با همه اینها، تا جایی که از بازتولید ساده صحبت می کنیم، هیچ جزئی از روزانه کار اجتماعی چه در بخش 1 و چه در بخش 2 برای تولید ارزش سرمایه ثابت به کار گرفته نشده است. فقط 1000 میلیون ارزش اضافه و سرمایه متغیر بخش 2 بعلاوه 2000 میلیون ارزش اضافی و سرمایه متغیر بخش 1 است که بر 4000 میلیون و 2000 میلیون سرمایه های ثابت 1 و 2 اضافه گردیده است. ارزش جدیدی که در شکل و سائل تولید آفریده شده، هنوز سرمایه ثابت نیست، فقط این خاصیت را دارد که به سرمایه ثابت تبدیل شود. ارزش های تولید شده آخرین سال در بخش 2 که شکل مشخص مصرفی دارند، (معادل 1000 میلیون پوند) حاصل یک سوم روزانه کار اجتماعی انجام یافته در این بخش به صورت کار مشخص از نوع نانوائی، بافندگی است. جزء ارزشی دیگر یعنی (2000 میلیون پوند) محصول روزانه کار اجتماعی این بخش نیست، جزء ثابت سرمایه است که در این سال تولید نشده، قبلاً پیش ریز گردیده، به شکل و سائل مصرفی جدید ظاهر شده و به دنبال مبادله با ارزش های نوین تولید شده در بخش تولید و سائل تولید، نقش سرمایه ثابت را باز یافته است.

8 – سرمایه ثابت هر دو بخش

محصول سالانه مورد تجسس مشتمل بر سه روزانه کار اجتماعی یک ساله با همان ارزش 9000 واحد در دو بخش اصلی تولید سرمایه داری یعنی بخش های 1 و 2 با اجزاء زیر است:

1 – سرمایه ثابت (C) موجود دو بخش مرکب از 2 روزانه کار، با مقدار ارزشی $(4000 + 2000 = 6000)$ واحد.

2 – کار لازمی که در اثنای سال انجام شده، (V) شامل نیمی از کل کار روزانه در تولید سالانه با ارزش 1500 واحد

3 – ارزش – محصول کار سالانه $V + M = 3000$ واحد

4 – ارزش محصول کل مرکب از $C + V + M = 9000$ واحد

چنین به نظر می رسد که کل روزانه کار سالانه با مقدار ارزشی 3000 واحد جمعاً در تولید و سائل مصرف به کار افتاده است و از این حجم ارزش هیچ جزئی صرف سرمایه ثابت نشده است. به بیان دیگر هیچ جزء کار اجتماعی سالانه صرف تولید و سائل تولید نمی گردد. این معمائی است که پیش تر هم طرح شد و حل آن را باز گفتیم. ارزش محصول کار سالانه برابر با ارزش تولیدات بخش 2 در سال است. (3000 واحد) اما این ارزش – محصول دوسوم بزرگتر از

کار سالانه ای است که در این بخش انجام یافته است. فقط یک سوم کل کار اجتماعی سالانه در این بخش است. دوسوم دیگر با ارزشی برابر 2000 واحد در بخش 1 انجام یافته است. این ارزش 2000 واحدی حاصل کار کارگران بخش 1 در پروسه داد و ستد میان بخش ها، به صورت سرمایه ثابت به بخش 2 انتقال یافته است. در اینجا کلا وارد پروسه تولید محصول شده است و نتیجتاً نقش جزء ارزشی 2000 واحدی درون محصول اجتماعی سالانه بخش 2 را احراز نموده است. چرا ماجرا این چنین پیچیده می نماید؟ دلیلش آنست که ارزش سرمایه ثابت بخش 2 تماماً به محصول اجتماعی سالانه این بخش منتقل شده و عملاً شکل کالاهای مصرفی بسیار متنوع را به خود گرفته است. انبوه کالاهایی که همگی مصرف ضروری هستند و در سیمای موجودشان قابل پیش ریز به شکل سرمایه ثابت نمی باشند. این امر باعث بروز یک تصور واهی می شود، این که گویا دوسوم محصولات بدون اینکه هیچ کاری برای تولیدشان انجام گرفته باشد، به مثابه ارزش های جدید امکان خلق یافته اند!! در حالی که کار سالانه انجام یافته در بخش تولید وسائل تولید است که با شکل سرمایه ثابت وارد چرخه تولید بخش 2 شده و جزء مهم محصول سالانه آن گردیده است.

9 - اسمیت، استورش و رمزی

مثال بالا را همچنان با خود حمل می کنیم. ارزش کل محصول 9000 واحد است. 6000 آن وسائل تولید است که به کار سرمایه ثابت می آید. 3000 دیگر را وسائل مصرفی تشکیل می دهد و قابل تجزیه به دستمزد و اضافه ارزش است. ارزش این جزء که در واقع ارزش کل درآمد اجتماعی است فقط یک سوم کل ارزش محصول سالانه را تعیین می نماید. همه مصرف کنندگان اعم از کارگران و سرمایه داران فقط این 3000 واحد را مصرف می کنند. 6000 دیگر وسائل تولید است و تنها نقش آن جبران جزء ثابت سرمایه می باشد. این نکته ای است که «استورش» آن را می فهمد، هر چند قادر به اثبات آن نیست. او به گفتن این نکته اکتفاء می کند که ارزش محصول سالانه به سرمایه و سود قابل تقسیم است و «محصولاتی که سرمایه یک ملت را تشکیل می دهد به هیچ وجه نمی تواند مصرف گردد»

در این میان «اسمیت» یک پندار متحجر موهوم را پیش می کشد، وی مدعی است که کل محصول اجتماعی نقش درآمد دارد و از اضافه ارزش سرمایه داران (سود و بهره مالکانه) بعلاوه دستمزد کارگران تشکیل می شود. نظریه ای که به جزمی جاویدان برای اقتصاد سیاسی تبدیل شده و با مباحث و مثالهای بسیار عامیانه پشتیبانی گردیده است. صاحبان نظر استدلال می کند که مصرف کنندگان مجبورند تمامی ارزش محصول را به تولید کنندگان بپردازند. در این زمینه پروسه تشکیل قیمت یک پیراهن کتانی را مثال می آرند. اینکه ریسنده نخ باید کل ارزش کتان مرکب از بهای بذر، کود، علوفه، دام، مزد کارگران، جزء ارزشی سرمایه استوار کتان کار و غیره را به او پرداخت کند. بافنده نه فقط کل این هزینه ها که باید مزد کارگران بافندگی، اضافه ارزش سرمایه دار و دهها هزینه دیگر را نیز بپردازد، دوزنده باید مزید بر همه اینها انواع مخارج دامنگیر بافنده یا مربوط به حمل و نقل، مستغلات و فراوان هزینه های دیگر را نیز گردن گیرد. خریدار پیراهن ناگزیر است که کل این اقلام را به گاه خرید به عنوان قیمت بازار کالا پرداخت نماید.

استدلال یا محاسبه بالا مسلماً غلط نیست و هر کودک دبستانی با آن آشنا است. معضل اینجاست که اقتصاددانان به همین حرف درست خود هم پای بند نمی مانند، مثال بالا را می آورند و همزمان اعلام می دارند که: ارزش همه وسائل مصرفی این گونه است.

آنچه به تمام و کمال واقعیت دارد این است که اولاً ارزش کل محصول اجتماعی سالانه مرکب از ارزش سرمایه ثابت و متغیر بعلاوه اضافه ارزشی است که در طول سال تولید شده است. ثانیاً ارزش هر کالا با کار اجتماعاً لازم متبلور در

آن یا ارزش سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و اضافه ارزشی تعیین می گردد که بر مبنای نرخ سود و قیمت تولیدی، از کل اضافه ارزش های تولید شده به آن تعلق گرفته است. بر این اساس پیش کشیدن جمله بالا که توضیحات مربوط به لیست اجزاء متشکله ارزش کالاها در مورد «ارزش تمامی وسائل مصرفی صادق است» سخنی نادرست خواهد بود. زیرا کالاهای غیرمصرفی را مستثنی می کند. حکم مذکور تنها در صورتی می تواند درست باشد که لفظ مصرفی را به هر دو شکل مصرف، هم مولد و هم نامولد تعمیم داده شود. با این تعمیم آنگاه ارزش هر کالائی اعم از مصرفی یا وسیله تولید، مرکب از سرمایه ثابت، متغیر و اضافه ارزش موجود در آن خواهد شد. چنانچه ما ارزش کل محصول را که 9000 واحد است به 6000 سرمایه ثابت، 1500 سرمایه متغیر و 1500 اضافه ارزش تقسیم کنیم و 3000 واحد متشکل از ارزش اضافی و دستمزدها را فقط با این ویژگی که درآمد هستند بکاویم، آنگاه چنین به نظر می آید که سرمایه متغیری در کار نیست. هر چه هست فقط سرمایه ثابت و در آمد است. بازگونه پردازیهائی که اقتصاد سیاسی علی العموم و رمزی به طور خاص انجام می دهد!! با این توضیح که او سرمایه ثابت را هم زیر نام سرمایه استوار طرح می کند!!

10 - سرمایه و درآمد: سرمایه متغیر و دستمزد

ارزش کل محصول سالانه، از ارزش کل کاری که در طول این سال صرف تولید آن شده است بزرگتر است. اگر از مجموع ارزش محصول سالانه ارزشی را که به وسیله کار سال جاری به آن اضافه شده است کم کنیم، باقیمانده دقیقاً ارزشی نیست که بازتولید گردیده است. بلکه فقط ارزشی است که در شکل وجودی تازه ای ظاهر شده است. چرا تفاضل میان ارزش کار سالانه و محصول اجتماعی تولید شده در سال منطبق بر هم نیست؟ دلیلش این است که توده نسبتاً انبوهی از ارزش ها که هر سال با کار سالانه کارگران باز آفرین شده و حفظ می گردد، ارزشهائی هستند که در سالهای پیش و حتی گذشته دورتر توسط توده های کارگر تولید گردیده و به اجزاء استوار سرمایه ثابت تبدیل شده اند.

به نکته دیگری بپردازیم. یک بار دیگر ارزش 9000 واحدی محصول اجتماعی، با ترکیب C 4000، V 1000 و M 1000 بخش 1 بعلاوه C 2000، V 500 و M 500 بخش 2 را از منظر اجتماعی نگاه اندازیم. فقط یک سوم کار سالانه به تولید وسائل مصرف اختصاص یافته است. دوسوم آن تماماً صرف تولید وسائل تولید شده است. وسائلی که فقط در شکل سرمایه ثابت قابل مصرف و پیش ریز هستند. بر همین مبنی در تولید سرمایه داری اساساً، بیشترین جزء کار اجتماعی سالانه در خدمت تولید سرمایه ثابت است. تفاوت میان این شیوه تولید و شکل تولید اقوام وحشی نیز نه آنچه «سنیور» می گوید، بلکه دقیقاً در همین است، در این که:

الف: بیشترین سهم کار سالانه را به تولید سرمایه ثابت تخصیص می دهد.

ب: انسان وحشی وقتی تیر، چکش یا تیر می ساخت و واقف بود که زمان کارش را صرف تولید وسائل مصرف نکرده، بلکه نیاز خود به یک وسیله تولیدی را پاسخ گفته است. موضوعی که در تولید سرمایه داری رمزآمیز می شود. گروهی از صاحب نظران اقتصاد سیاسی حاضر به قبول این واقعیت نیستند که نظریه «آنچه برای یک فرد سرمایه است برای فرد دیگر درآمد است و بالعکس»، به هیچ وجه شمول عام ندارد. به طور محدود می تواند درست باشد، اما به عنوان یک حکم کلی، نادرست و باطل است. چرا؟ پاسخ نیازمند توضیح نکات زیر است.

1- سرمایه متغیر در آغاز به صورت سرمایه پولی در دست سرمایه دار وجود دارد. تا اینجا فقط سرمایه پولی است، به هیچ وجه سرمایه متغیر نیست. این سرمایه پولی اما بالقوه متغیر است زیرا می تواند چنین شود. سرمایه دار با این پول، نیروی کار می خرد و آن را تبدیل به سرمایه متغیر می کند. از این لحظه پول مذکور برای سرمایه دار سرمایه و برای

کارگر فقط دستمزد یا بهای نیروی کار است. او با این دستمزد نیروی کارش را بازتولید می کند تا مجددا بفروشد و زندگی خود را به مثابه فروشنده نیروی کار ادامه دهد. «عالمان» اقتصاد سیاسی در اینجا «ید بیضا» می کنند و دست به ابداع بزرگی می زنند!! آنها کشف می کنند که کارگر با پولی که دریافت می کند، این توان را می یابد که مرتبا فروشنده نیروی کار باشد و از این طریق امرار معاش نماید!!، پس این پول سرمایه وی است!! و او را نیز باید در زمره سرمایه داران دانست!! شاید این خز عیلات باقی به نظر بسیار حیرت انگیز آید، اما به هر حال نظریه ای مهم در کارنامه نظریه پردازی های علمای بزرگ اقتصاد سیاسی است!!.

2. به سراغ مبادله M 1000 (اضافه ارزش) و V 1000 (سرمایه متغیر) بخش 1 با C 2000 (سرمایه ثابت) بخش 2 برویم. کارگران بخش 1 نیروی کارشان را به سرمایه داران این بخش می فروشند. آنها با این پول از سرمایه داران بخش 2 مایحتاج معیشتی می خرند. آنچه در این گذر از منظر کارگر انجام می گیرد فروش نیروی کار به عنوان کالا در یک سوی و خرید کالاهای مصرفی برای بازتولید نیروی کار در سوی دیگر است. حال همین ماجرا را از منظر سرمایه دار بخش 2 دنبال کنیم. او فروشنده کالا است. توده ای از وسائل مصرفی در اختیار دارد. پیش تر آنچه داشته سرمایه ثابتش بوده است که در پروسه تولید تبدیل به کالاهای مصرفی شده و اینک باید به مثابه کالا فروخته شود تا پول حاصل از فروش آن، ابتدا سرمایه پولی گردد، سپس وسائل تولید شود و بالاخره نقش سرمایه ثابت پیشین را بازیابد. در اینجا سرمایه متغیر بخش 1 نیست که به 1000 واحد سرمایه ثابت بخش 2 تبدیل می شود، بلکه پولی است که برای بخش 1 نقش سرمایه پولی داشته است و در قبال خرید نیروی کار به کارگر پرداخت شده است، کارگر، آن را به مثابه دستمزد دریافت نموده و آن را صرف تهیه مایحتاج معیشتی خود کرده است. این پول برای کارگر نه سرمایه بلکه صرفا دستمزد است. برای سرمایه دار بخش 2 نیز تا اینجا به هیچ وجه نقش سرمایه ثابت پیدا نکرده است. پس از این است که وی با سرمایه داران بخش 1 وارد داد و ستد می گردد، با این پول وسائل تولید می خرد و نیمی از سرمایه ثابت پیشین خود را بازیافت می کند. نتیجه کل داد و ستدها در این فرایند آنست که بخش 1 بار دیگر ارزش سرمایه متغیرش را به صورت پول به دست می آورد، شکلی که می تواند آن را به عنصر متغیر سرمایه بارآورش مبدل سازد. کارگر نیز برای آنکه بتواند مجددا به عنوان خریدار کالا ظاهر شود باید اول نقش فروشنده نیروی کار را ایفاء کند. موضوع در ارتباط با سرمایه متغیر بخش 2 اما متفاوت است. در اینجا اگر فرایند گردش کالاها را میان جمع سرمایه داران و جمع کارگران لحاظ کنیم، این مبادلات به صورت بی واسطه انجام می گیرد. سرمایه داران 500 واحد ارزش صرف خرید نیروی کار می کنند. کارگران با پول دریافتی (مزد) کل این 500 واحد را در قبال فقط نیمی از آنچه خود تولید کرده اند به سرمایه دار باز می گردانند و از این طریق سرمایه متغیر وی را، برای پیش ریز مجدد، در اختیارش قرار می دهند. آنها علاوه بر اینها، 500 واحد ارزش دیگر نیز آفریده اند که توسط سرمایه دار به شکل ارزش اضافی تصاحب شده و هزینه مایحتاج مصرفی او می گردد. (در بازتولید ساده) و بالاخره کارگران کل 2000 واحد ارزشی سرمایه ثابت سرمایه داران این بخش (2) را هم بازآفرین و حفظ نموده اند.

در پی واکاوی مبادله اجزاء گوناگون بازتولید سالانه، نتایج کار سال پیش را مرور کنیم. فرایند تولید در محصولش ناپدید شده است، کارگر نیروی کارش را فروخته و سوای هم ارز خود، ارزش اضافی هم تولید نموده است. کارگران بخش 1 با خرج کردن مزدهای خود، وسائل مصرفی به میزان 1000 واحد را از بخش 2 بیرون می آرند و با این کار 1000 واحد سرمایه ثابت این بخش را از شکل کالائی به پولی تبدیل می کنند. بخش 2 با خرید 1000 واحد محصول معادل سرمایه متغیر بخش 1 از این بخش، سرمایه ثابتش را از شکل پولی خارج و به سرمایه ثابت جدید خود مبدل می سازد. همزمان ارزش سرمایه متغیر 1 به شکل پولی به بخش 1 باز می گردد. در جریان این داد و ستدها سرمایه دار بخش 1

همیشه سرمایه متغیرش را در دست دارد. ابتدا به عنوان سرمایه پولی، بعد در حالت سرمایه مولد، سپس به عنوان ارزش - سرمایه کالائی، سرانجام دوباره به شکل پولی که در مقابل نیروی کار قرار می گیرد. از آنجا که سرمایه متغیر بخش 1 همیشه در این یا آن شکل در ید اختیار صاحبان سرمایه است، پس به هیچ وجه نمی توان گفت که به درآمدی برای کسی تبدیل می شود. آنچه واقعی است این است که 1000 واحد ارزش در کالاهای بخش 1 یا نیمی از حاصل استثمار کارگران این بخش با فروش به بخش 2 شکل پولی احراز می نماید و با این عمل، بخش 2 نیز نیمی از سرمایه ثابتش را جایگزین می کند. آنچه به درآمد تعبیر می شود، سرمایه متغیر 1 به شکل پول نیست. این پول به محض اینکه تبدیل به نیروی کار می شود، نقش خود به مثابه شکل نقدی سرمایه متغیر را از دست می دهد. مبادلاتی که توسط طبقه کارگر با پول دریافتی به عنوان مزد انجام می گیرد، به هیچ وجه مبادلات سرمایه متغیر نیست، بلکه صرفاً مبادله ارزش نیروی کار این طبقه است که شکل پولی یافته است.

11 - جایگزینی سرمایه استوار

یک جزء از ارزش سرمایه ثابت، مرکب از وسائل کار به معنای اخص کلمه یا همان سرمایه استوار، در پروسه تولید به محصول منتقل می شود. این کار در شرایطی انجام می گیرد که وسائل مذکور کماکان به عنوان عناصر سرمایه مولد عمل می کنند و تنها جزئی از آنها به صورت استهلاك وارد محصول می گردد. بر همین مبنی در بازتولید سالانه فقط آن اجزائی از سرمایه استوار مورد محاسبه قرار می گیرند که عمرشان از یک سال بیشتر باشد. نیاز به گفتن نیست که حتی وسائل کار دارای عمر طولانی هم ممکن است دچار آسیب شود و نیازمند جایگزینی گردد. این موضوع اساس محاسبه ما را خدشه دار نمی سازد. عنصر ارزشی وسائل کار که به محصول منتقل می شوند با هزینه تعمیر هم فرق فاحش دارد. این عنصر مانند سایر اجزاء محصول پروسه تحقق خود را طی می کند، اما پس از تبدیل محصول به پول است که تمایز آن با بقیه اجزاء روش می شود. مواد خام و کمکی در شروع هر دور جدید پیش ریز، باید مجدداً فراهم گردند. همان گونه که نیروی کار باید خریداری شود. عکس ماجرا در مورد استهلاك سرمایه ثابت یا جزئی از سرمایه استوار که با فرسایش وارد محصول می شود، مصداق دارد. پول معادل این جزء به سرمایه بارآوری که با فرسایش خود، آن را زاده است باز نمی گردد تا در آن منحل و جزئی از آن شود. در کنارش قرار می گیرد و در شکل پولی خود باقی می ماند تا دوره بازتولید سرمایه استوار که ممکن است چند سال یا سالها باشد، سر رسد. در تمامی این مدت پول معادل ارزش های مستهلك سرمایه استوار، سال به سال در اینجا جمع و با هم ذخیره می شوند تا عمر وسائل کار مورد نظر به فرجام رسد جایگزینی آن امر ضروری پروسه تولید و بازتولید سرمایه شود. این گنج سازی خود عنصری از روند بازتولید سرمایه داری است. به نمودار اصلی خود باز گردیم. بخش 2 شامل $2000 C + 500 V + 500 M$ بود. مجموع ارزش مصرف تولید شده در اینجا برابر 1000 واحد است. عناصر متشکله محصول از لحاظ نسبت نیز

$$2/3 C + 1/6 V + 1/6 M$$

هستند. نسبت هائی که در شرائط مختلف می توانند متنوع باشند. موضوعی که برای بحث حاضر ما علی السویه است. در اینجا محور اساسی واکاوی **چگونگی مبادله بخش های 1 و 2** می باشد. اگر کل شاخه های تولید متعلق به بخش 2 همگی یکجا کنار هم تصور شوند، آنگاه مقدار نسبی ارزش C در محصول این بخش، نقش یک مقدار میانگین را احراز می کند. فراموش نکنیم که محصول اجتماعی سالانه بخش 2 همه کالاهای مصرفی هستند و لاجرم اجزاء متشکله آنها از معادل **2000C گرفته تا معادل 500V و 500M** هر کدام می توانند ترکیبی از C و V و M را در خود نهان داشته

باشند. گفتیم که 2000C با تصور جمع کل شاخه های تولید و سائل تولید در یک جا، نقش یک میانگین را پیدا می کند. این بدان معنی است که هر مقدار انواع کالاها که ارزش آنها $2000C+500V+500M$ باشد از لحاظ نسبت شکل $2/3C+1/6V+1/6M$ را خواهند داشت. 2000C از لحاظ ارزش می تواند به شرح زیر تجزیه گردد.

$$1333,3C + 333,3V + 333,3M = 2000C$$

همین نیست ها را در مورد سرمایه متغیر بخش 2 نیز به شرح زیر شاهد هستیم

$$333,3C + 83,3V + 83,3M = 500V$$

و بالاخره اضافه ارزش های این بخش نیز می تواند با همین نسبت ها تجزیه گردد.

$$333,3C + 83,3V + 83,3M = 500M$$

اگر C های 1 و 2 و 3 را با هم جمع کنیم رقم 2000 را خواهیم داشت. عین همین حکم در مورد جزء متغیر و ارزش اضافی سه جزء نمودار هم صدق می کند. با دقت در کل نمودار می توانیم دریابیم که ارزش - سرمایه ثابت موجود در محصول اجتماعی 3000 واحد بخش 2 به طور واقعی در 2000C آن و نه در 500V یا 500M آن نهفته است. به بیان دیگر کل آن قسمت از کالاهای بخش 2 که نماینده ارزش - سرمایه ثابت است در همین 2000C قرار دارد. در همین راستا این جزء از بخش 2 است که با بیرون این بخش مبادله می شود. مبادله ای که میان همین جزء و اجزاء سرمایه متغیر و اضافه ارزش بخش 1 انجام می پذیرد. در مورد بخش 1 نیز هر چه مربوط به مبادله ارزش - سرمایه ثابت این بخش است باید محدود به بررسی 4000C آن گردد.

1 - جایگزینی جزء ارزشی فرسایش در شکل پول

گفته شد که 2000C بخش 2 با $1000V+1000M$ بخش 1 مبادله می شود. ارزش - کالای 2000 که سرمایه ثابت بخش 2 را می سازد، در بر گیرنده جزئی نیز هست که معرف استهلاک سرمایه استوار می باشد. به بیان دیگر تکلیف هزینه استهلاک سرمایه استوار باید در اینجا و در مبادله میان همین C-2 با بخش 1 تعیین شود. این جزء یا آنچه که باید استهلاک سرمایه استوار را جبران کند نباید و نمی تواند فوراً به شکل طبیعی تعویض گردد، بلکه باید حالت پولی یابد و ذخیره گردد. در مبادله میان $1000V+1000M$ بخش 1 در یک سوی و 2000C بخش 2 در سوی دیگر، باید در نظر داشت که اولی شامل هیچ جزء ارزشی استهلاک یافته سرمایه ثابت نمی باشد. این عنصر یا این جزء ثابت فرسایشی فقط در 2000C است که حفظ می شود، اولی یا $1000V+1000M$ در روند مبادله اجزاء تشکیل دهنده 2000C می گردند، به بیان دیگر جزء جبران کننده استهلاک سرمایه استوار که نمی تواند بلافاصله از شکل پولی به جزء استوار تبدیل شود در همین 2000C بخش 2 قرار دارد. در این جا بلافاصله یک اشکال پیش می آید. تمام $1000V+1000M$ بخش اول که کالاهای تولیدی است باید با تمام 2000C بخش 2 که مصرفی است مبادله شود اما یک جزء 200C بخش 2 است که جبران کننده جزء فرسایشی است و باید شکل پولی اتخاذ نماید. این پول نمی تواند از سرمایه ثابت بخش 2 بیرون آید زیرا 2000C نمی تواند به خودش پرداخت کند. بالعکس باید از بخش 1 و به طور مشخص تر از جزء اضافه ارزش این بخش استخراج و تضمین گردد. در واقع بخش 1 در پروسه مبادله با بخش 2 باید این جزء مستهلک شده را برایش نقد کند. در این میان بسیار مهم است که یک نکته را به خاطر آوریم. پولی که در دوران پیش ریز می شود، برای آنکه به سرمایه دار تولید کننده بازگردد باید با حجم برابری کالا داد و ستد شود. پس بخش 1 هنگام خرید 2000C نمی تواند پولی مزید بر ارزش آن بپردازد، مگر اینکه مثلاً 2000 واحد ارزش پرداخت نماید و فقط 1800 از 2C باز پس گیرد. در چنین حالتی 1 باید 200 واحد را به صورت پول در اختیار 2C قرار دهد. پولی که دیگر برای 1 بازگشت ندارد. حتی در این صورت با مشکل دیگری مواجه خواهیم شد، اینکه بخش 1 با

اضافه تولیدی برابر 200 مواجه خواهد گردید. این امر کل شالوده بازتولید ساده را از هم می پاشد. بر همین اساس باید موضوع را کاوید. کاری که اقتصاد سیاسی از آن فرار می کند و لام تا کاف در مورد آن خاموش می ماند، اما ماجرا چیست؟ پاسخ ساده و سراسر نیست. برای یافتنش باید از پیچ و خم چند احتمال عبور نمود.

احتمال نخست را بر همان فرض بالا بنا می کنیم. اینکه 200 واحد ارزشی استهلاک در 2000C بخش 2 پنهان است و باید به صورت پول اندوخته شود. بخش 2 کل 2000C خود را به 1 می فروشد ولی فقط کالاهایی با ارزش 1800 دریافت می دارد. به این ترتیب 2000C بخش 2 به دو جزء 1800 و 200 تجزیه می گردد. جزء اول با وسائل تولید بخش 1 مباله می شود و جزء دوم باید شکل اندوخته به خود گیرد. با این فرض مبادلات زیر پیش رویمان خواهد بود.

(1) 1000V+1000M

(2) 1800C+200c (d)

پروسه مبادلات را دنبال کنیم:

اول: بخش 1 با 1000 لیره دستمزد کارگزارانش، 1000C از بخش 2 در شکل وسائل مصرفی می خرد.
دوم: بخش 2 با این پول 1000 واحد ارزشی در شکل کالاهای تولیدی از بخش 1 خریداری می نماید. داد و ستدی که سبب بازگشت سرمایه متغیر بخش 1 می شود و سرمایه دارانش قادر به خرید نیروی کار مورد نیاز خویش می گردند.
سوم: بخش 2 مبلغ 400 لیره پیش ریز می کند و به همین اندازه وسائل تولید از M-1 می خرد.
چهارم: M-1 با همین 400 لیره از C-2 وسائل مصرفی تهیه می کند.
پنجم: بخش 1 مبلغ 400 لیره پیش ریز می کند و با آن وسائل مصرفی از بخش 2 می خرد.
ششم: بخش 2 با همین 400 لیره وسائل تولید از M-1 خریداری می نماید.
حاصل داد و ستدها تا اینجا به شرح زیر است.

1 - بخش 1 معادل 1000V+800M- از 2000C را در اختیار گرفته و می تواند 1000 را به دستمزد کارگران و 800 را به مصرف سرمایه داران اختصاص دهد. 400 لیره نیز به صورت پول در دست دارد.
2 - بخش 2، 1800 واحد ارزش به صورت وسائل تولید آماده پیش ریز دارد، 400 لیره نیز به صورت پول دارا است.

3- هر کدام از بخش ها 400 لیره ای را که به مدار گردش تزریق کرده اند، بازیافت نموده اند.
4. در این میان بخش 1 کماکان معادل 200 لیره وسائل تولید و بخش 2 نیز به همین میزان وسائل مصرفی در دست دارند. بنا به فرض ما بخش 1 می تواند 200 واحد کالاهای مصرفی بخش 2 را خریداری کند، اما مشکل مهم آنست که بخش 2 باید برابر با 200 لیره به عنوان هزینه استهلاک سرمایه استوار را ذخیره نماید و به صورت پولی نگه دارد. نتیجه اینکه 20% اضافه ارزش بخش 1 قادر به یافتن جایگزین نیست و نمی تواند پویه سامان پذیری خود را به فرجام برد. پس کل این فرض باطل است و داد و ستدهای بالا مشکل بازتولید سرمایه حتی بازتولید ساده را حل نمی کند.

به فرض دیگری رجوع کنیم. این فرض که M-1 به جای آنکه در شکل وسائل تولید نیازمند فروش باشد، نقش جزء اضافه ارزش سهم مالک زمین یا سرمایه دار موجد پول را بازی نماید. بیهودگی و ابطال این یکی از اولی بسیار بارزتر است. سرمایه دار تصاحب کننده کل اضافه ارزش ها برای اینکه بهره پول یا اجاره زمین را به عنوان سهم زمین دار و اجاره دهنده پول بپردازد باید کالاها را به فروش رساند. پروسه ای که فاقد تضمین است و لاجرم حلال مشکلات نیز نخواهد بود. فرض سوم مجموعه ای از راه حلهای بی پایه و سترون اقتصاد سیاسی است. مثلاً آویختن به نقش کسانی که کارگران غیرمولد خوانده می شوند، مانند پزشکان و کارمندان، «توده بزرگ مردم»!! که بی معنی بودنشان محتاج

توضیح نیست. فرض چهارمی نیز مشغله ذهن عده ای می باشد. این که به جای مبادله مستقیم میان دو بخش 1 و 2، سرمایه داران تولید کننده به تاجران آویزند و آنها را گشایشگر کل بن بستها سازند!! بانیان این فرض چنان گیج و منگ هستند که فراموش می کنند مشکل در شکل و شمایل طرفین مبادلات نیست. معضل آنست که بالاخره 200 واحد وسائل تولید M-1 باید به فروش رسد، چه در بازتولید ساده، چه گسترده پولی که توسط سرمایه دار تولید کننده پیش ریز شده است باید به او باز گردد. هیچ کدام این راه حلها گامی به سوی گشایش این مشکل بر نمی دارند.

2 - جایگزین سازی سرمایه استوار از طریق مبادله وسائل تولید

با رد تمامی فرض های بالا آنچه باقی می ماند این است که سرمایه به جایگزینی استهلاك با پول بسنده نکند و راه جانشین سازی از طریق وسائل تولید را پیش گیرد. در این راستا نیز چاره ای ندارد سواى آنکه به همان سیاق بالا بخش 1 با 1000 لیبره دستمزد کارگزارانش، 1000C از بخش 2 در شکل وسائل مصرفی خرید کند. بخش 2 نیز با این پول 1000 واحد ارزشی در شکل کالاهای تولیدی از بخش 1 بخرد. حتی پیش ریز 400 لیبره از سوی هر کدام از دو بخش در دو مقطع زمانی متفاوت هم به قوت خود باقی می ماند، زیرا تصور اینکه فقط سرمایه داران یک بخش کل پول لازم برای مبادله کالاها را به گردش اندازند، تصوری واهی و باطل است. فرضیه باطل تری هم وجود دارد. اینکه خود بخش 2 پولی را پیش ریز کند که با آن کل استهلاك سرمایه استوار پویه سامان پذیری خود را محقق سازد. مثلا صاحب یک ریسندگی را در نظر آوریم. ماشین ریسندگی او جزئی از ارزش خود را به صورت استهلاك از دست می دهد. ریسنده پنبه مورد نیاز را از پنبه کار می خرد و در این گذر به طور مثال 200 پوند وارد پویه گردش می کند. پنبه کار از ریسنده نخ خریداری می کند و 200 پوند را به او بر می گرداند. ریسنده همین را دستمایه جبران استهلاك ماشین می سازد. این فرض حامل این تناقض است که سرمایه دار ریسنده در واقع باید برای تأمین هزینه استهلاك سرمایه استوار خود 200 پوند از جیبش مایه بگذارد.

با همه اینها تناقض درون فرض بالا بیشتر صوری است. بخش 2 شامل انبوهی از سرمایه داران است که جزء استوار سرمایه آنها در شرایط یکسانی قرار ندارند. گروهی از آنها با وضعی مواجهند که باید کل ماشین آلات خود را نو کنند و سرمایه استوارشان را جایگزین سازند. مابقی هم به لحاظ ابعاد استهلاك و طول زمانی که برای نوسازی ماشین ها، فرصت دارند در شرایط متفاوتی هستند. با توجه به این تقسیم بندی فرض کنیم از 400 پوندی که سرمایه داران بخش 2 برای مبادله با بخش 1 به گردش می اندازند، نیمی متعلق به گروه اول این جماعت باشد. گروهی که با فروش کالاهای خود نه فقط بخشی گردش سرمایه ثابت بلکه جزء استوار سرمایه هایشان را هم باید جایگزین نمایند. در این صورت کل 400 پوند پیش ریز شده از جانب سرمایه داران 2 که در پروسه خرید وسائل تولید به دست سرمایه داران 1 رسیده اینک از سوی طبقه سرمایه دار بخش اخیر برای خرید کالاهای مصرفی به بخش 2 باز می گردد. اما این پول تقسیم می شود و نیمی از آن سهم سرمایه داران گروه اول بخش 2 می شود. این گروه 200 پوند پول نقد دریافت کرده است که با تبدیل به وسائل تولید، عناصر جنسی سرمایه استوار می شود. این پول که اکنون بسان روزهای شروع کسب و کار توسط صاحبانش هزینه گردیده است، طی سالها به صورت جزء فرسایشی سرمایه استوار به آن ها باز می گردد. طیف دوم سرمایه داران بخش 2 تا اینجا بابت 200 پوند خود هیچ کالائی از بخش 1 خرید نکرده اند، ولی بخش 1 رقم 200 پوند را که در قبال فروش اجزاء سرمایه استوار از گروه نخست سرمایه داران 2 دریافت نموده است صرف خرید کالاهای مصرفی از طیف 2 بخش 2 می نماید و این طیف با همین پول سرمایه استوار خود را بازیافت می کند.

12 - بازتولید مصالح پولی

مجموع تولید سالانه طلا در فاصله زمانی 1871 تا 1875 بالغ بر 170 674 کیلو با ارزش تقریبی 476 میلیون مارک بوده است، در آن زمان استرالیا، امریکا و روسیه در صدر تولید کنندگان قرار داشتند. این ارقام در سال 2006 از مرز 2 500 000 کیلو، با ارزش تخمینی 1 500 000 000 000 دلار (یک تریلیون و 500 میلیارد دلار امریکا) در سال عبور نمود. موقعیت کشورها به لحاظ میزان تولید نیز دستخوش تغییر جدی شد. امروز چین، افریقای جنوبی، استرالیا، اندونزی، پرو، روسیه و کانادا به ترتیب مقام های اول تا هفتم را در قلمرو استخراج طلا دارا هستند.

تولید طلا مثل تولید همه فلزات دیگر به بخش تولید وسائل تولید تعلق دارد. فرض کنیم که کل محصول سالانه طلا 30 واحد ارزشی را تشکیل دهد و نسبت میان اجزاء آن به شکل $20C+5V+5M=30$ باشد. در چنین وضعی 20 باید با سرمایه ثابت سایر شاخه های دیگر مبادله شود اما 10 واحد ارزشی حاصل جمع سرمایه متغیر و اضافه ارزش فقط با 2-C قابل داد و ستد است. سرمایه داران تولید کننده طلا طبیعتاً از خرید نیروی کار آغاز می کنند، اما دستمزد کارگران را نه با طلای تولید خویش که با پول ذخیره قبلی می پردازند. کارگران با این پول، از بخش 2 کالاهای مصرفی خرید می کنند و سرمایه داران 2 معادل 5V بخش 1 را به تصاحب خود در می آورند. این سرمایه داران اما به سیاق معمول و با توجه به حدود احتیاج خود به طلا، تمامی این پول را به بخش 1 بر نمی گردانند. معادل 2 واحد آن از سرمایه داران 1 طلا می خرند. تولید کنندگان طلا با اینکه همه 5V را بازیافت نکرده اند اما می توانند بازتولید را آغاز کنند. زیرا از مزدهای دریافتی کارگزاران 2 واحد عملاً در پروسه داد و ستد با بخش 2 به سوی آنان باز گشته است. 3 واحد دیگر نیز به شکل پول در بخش 2 موجود است. پولی که در آنجا کارکرد ذخیره لازم را دارد و سواى جبران استهلاک جزء استوار سرمایه ثابت نقش دیگری برایش متصور نیست. این پول از توان تبدیل به سرمایه ثابت برخوردار نیست، برای پرداخت دستمزد هم به کار نمی افتد زیرا بخش 2 پیش تر سرمایه متغیر خود را پیش ریز نموده است. به همه این دلایل 3 واحد پول مورد گفتگو باید به طور کامل از 2-C به 2-M منتقل گردد و متقابلاً حجم کالای معادل آن، از 2-M به 2-C انتقال یابد. نتیجه همه مفروضات آنست که یک بخش اضافه ارزش به صورت گنج در این بخش نگهداری می شود. اما این ذخیره فقط به همین حد محدود نیست. سرمایه داران تولید کننده طلا اضافه ارزش های خود را در شکل طلا وارد پویه گردش می کنند و در قبال آن وسائل مصرفی از بخش 2 خریداری می نمایند. در بخش اخیر طلا فقط جزئی از این طلا به عنوان مصالح و ماتریال سرمایه ثابت عمل می کند. مابقی باز هم شکل اندوخته به خود می گیرد و همین جا ذخیره می شود. هر کدام این نکات در خدمت اثبات فرضی است که در جایی از مباحث گذشته بر آن تأکید نمودیم. این فرض که در شروع شیوه تولید سرمایه داری، گنج سازی یا ذخیره پول نقش تعیین کننده ای در روند انکشاف این شیوه تولید بازی می کند.

هر چه سرمایه داری گسترش یابد کمیت پول در گردش از هر سو بیشتر خواهد شد. در همین راستا نقش طلا در افزایش این کمیت کمتر خواهد شد. این امر ما را به ایرادی بر می گرداند که روزگاری علیه «توک» مطرح می شد. این که چگونه هر سرمایه دار می تواند ارزش اضافی خود را به صورت پول از محصول سالانه بیرون بکشد؟ در این زمینه، جمع بندی آنچه تا حال گفتیم نکات زیر را در اختیارمان قرار می دهد.

1- برای تبدیل عناصر گوناگون توده کالائی که سالانه تولید می شود، همیشه باید پول به اندازه کافی موجود باشد. این موضوع به هیچ وجه متأثر از آن نیست که یک جزء از محصول اجتماعی، متشکل از اضافه ارزش است. حتی با فرض کاملاً غلط حذف این عامل، باز هم داد و ستد کالاها نیازمند حجم معینی پول است. پرسش مهم آنست که این پول از کجا

می آید؟ و پس از این است که جستجوی منشأ پول مورد احتیاج برای گردش درآمد سرمایه داران یا همان اضافه ارزش نیز جایگاه خود را احراز می کند. پرسش هایی که تا همین جا کم یا بیش پاسخ لازم را دریافت کرده اند. اما اینکه چرا **سؤال دوم** تا این حد برجسته می شود، دو دلیل قابل تأکید است.

اول: اگر سرمایه دار را فقط مظهر سرمایه ببینیم و وجودش به عنوان مصرف کننده را از نظر دور داریم، آنگاه استفاده وی از پول هم صرفاً پیش ریز اضافه ارزش ها به مثابه سرمایه کالائی تلقی می گردد، به بیان دیگر کاربرد ارزش اضافی توسط او به عنوان مخارج زندگی دیده نمی شود. در سیطره چنین نگاهی، به ناگزیر این جستجو هم موضوعیت پیدا می کند که پس پول لازم برای مبادله درآمد سرمایه داران از کجا می آید؟

دوم: وقتی که صاحبان سرمایه مقادیر معینی پول را در شکل درآمد وارد چرخه گردش می سازند، چنین القاء می شود که گویا در قبال خرید یک جزء محصول سالانه، هم ارز پولی کالاها را از جیب خود و از بیرون روند ارزش افزائی سرمایه پرداخت می کنند. تصویری از جنس توهم محض که منشأ پول پرداختی را به کلی از انظار دور می گرداند. آنچه سرمایه داران زیر نام «درآمد» هزینه می کنند، صرفاً جزئی از اضافه ارزش یا کار پرداخت نشده کارگران زیر مهمیز استثمار آنان است. سرمایه دار به گاه خرید کالاهای مصرفی رنگارنگ، مستغلات شخصی بی انتها، دنیای زینت آلات، کهکشان امکانات رفاهی و تفریحی، سوای حاصل استثمار توده کارگر، هیچ ربالی از هیچ کجای دیگر نمی آورد. او در پروسه خرید این محصولات، امکانات، آسایشها، بهشت زمینی رفاه و جهان بی کران تنعم اصلاً متحمل هیچ هزینه ای نمی شود. با چنگ اندازی سفاکانه سرطانی و اختاپوسی بر کار و ارزش های آفریده طبقه کارگر است که حاتم وار پول می ریزد و بازارها را پول باران می کند.

در مباحث قبلی دیدیم که آدام اسمیت کل ارزش محصول اجتماعی را به $V+M$ قابل تجزیه می بیند. او در محاسبات خویش پیرامون چگونگی بازتولید محصول اجتماعی سالانه ارزش سرمایه ثابت را صفر حساب می کند. در همین راستا، برای مثال مورد کندو کاو ما یا سامان پذیری 9000 واحد ارزشی محصول سالانه توضیح سرنوشت 3000 واحد ارزش مرکب از $V+M$ دو بخش 1 و 2 را کافی می انگارد، اسمیت می گوید «گردش محصولات هر کشور متشکل از دو جزء است. مبادلات میان بازرگانان در یک سو و بازرگانان و مصرف کنندگان در سوی دیگر. هر دو گردش به طور پیوسته و همزمان انجام می گیرد و هر کدام نیازمند مقدار معینی پول است. ارزش اجناس مورد داد و ستد میان بازرگانان به هیچ وجه نمی تواند از حجم مبادله میان آنان و مصرف کنندگان بالاتر باشد. گردش نخست در شکل عمده فروشی است و محتاج ارقام کلان پول است. دومی بالعکس با پول خرد قابل تحقق است و سرعت انجامش افزون تر است» مشاهده می کنیم که کل بحث حول داد و ستد دستمزدها و اضافه ارزش ها یا به تعبیر خود «اسمیت» درآمدها می چرخد. «توماس توک» نیز اسیر همین غلط انگاری است و به رغم تقلائی که برای نشان دادن برخی تمایزات میان نظرات خود و اسمیت می کند، نهایتاً همان وارونه بینی ها را تکرار می نماید.

2 – سرمایه صنعتی در آغاز کار برای تمامی جزء استوار خود باید پول پیش ریز کند. این پول فقط به تدریج و در پروسه ارزش افزائی سالیان است که به سوی آن باز می گردد. بر همین مبنی سرمایه دار صاحب این سرمایه در آغاز بسیار بیشتر از آنکه پول از پویه گردش خارج سازد باید به درون آن واریز کند. در تمامی رشته های صنعت که طول تولید – دوره، از کار – دوره، بیشتر است تزریق پول به چرخه گردش با هدف خرید نیروی کار یا وسائل تولید، در طی دوره واگرد الزامی است. وسائل تولید مستقیماً از بازار کالاها بیرون کشیده می شوند و وسائل مصرف باز هم مستقیماً اما کاملاً جزئی تر، توسط کارگران با مزدهایشان و سرمایه داران با یک جزء اضافه ارزشها برداشت می گردد. در طول این دوره پولی که سرمایه داران وارد پویه گردش می کنند صرف نقد سازی ارزش کالاها و اضافه ارزش

نهفته در آنها می شود. با انکشاف سرطانی شیوه تولید سرمایه داری و نیاز به ساختمان راه آهن، بنادر، زهکشی زمین، حفاری کانال ها، اهمیت این موضوع صد چندان می گردد.

3 – اگر سرمایه داران دیگر صرفنظر از هزینه سرمایه استوار، بیش از پولی که برای خرید نیروی کار و بخش گردان سرمایه ثابت به گردش می اندازند، از چرخه دوران خارج می سازند، سرمایه داران تولید کننده طلا و نقره سواى فلزات قیمتی، مرتباً پول وارد گردش می کنند و کالا از آن بیرون می کشند. در اینجا سرمایه ثابت به استثنای جزء فرسوده آن، قسمت عمده سرمایه متغیر و همه اضافه ارزش منهای اندوخته احتمالی سرمایه داران همگی به صورت پول به دوران ریخته می شود.

4 – کاملاً درست است که زمین، ساختمان، خانه، ماشین آلات، دام و کل اجزاء تشکیل دهنده سرمایه استوار نیز بسان کالا در چرخه گردش هستند. در مدار تولید – دوره و بعضاً کار – دوره حضور دارند، ارزش آنها تدریجی به محصول منتقل می شود. در همین رابطه و به عنوان نیاز ترمیم، تعمیر و بازپردازی آنها همواره کمیت معینی پول نیز در حالت نهفته و غیرفعال لازم می گردد. همه اینها مسلماً درست است اما باید در نظر داشت که پول، واسطه کل مبادلات درون فرایند بازتولید نیست. هنگامی که مایحتاج روند تولید تأمین می شوند، زمانی که چرخه تولید به کار می افتد دیگر کل این فرایند خارج از مدار گردش قرار می گیرد.

عین همین حکم در مورد تمامی محصولاتی صائب است که تولید کننده آنها مستقیماً مصرف کننده نیز هست. مصرفی که می تواند مولد یا غیرمولد باشد. با توجه به همه این ها، کمیت معینی از پول مورد نیاز گردش محصول سالانه، از پیش در جامعه وجود دارد. ذره، ذره انباشت شده است. این پول به محصول – ارزش سال جاری تعلق ندارد. «توک» هم مکتبی ها و حتی مخالفان وی در مجادلات خود پیرامون گردش اسکناس، همیشه ناگیر شده اند به فرضیه گردش فلزی خالص باز گردند، این کار را بسیار سطحی انجام داده اند و این سطحی بودن برایشان اجتناب ناپذیر بوده است. ساده ترین شکل گردش پولی که به صورت خودجوش تکامل یافته است حاکی است که:

الف: با تکامل روزافزون سرمایه داری، سرمایه پولی به عنوان وسیله پرداخت دستمزدها نقش عمده ای احراز می کند. هر چه این شیوه تولید بیشتر می بالد، هر چه پروسه تبدیل محصولات به کالا شتابناک تر و فراگیرتر و همه جاگیرتر می شود، پول نیز جایگاه مهم تری احراز می نماید. حجم پول در گردش باید برای نقد ساختن کالاها کفاف دهد. قسمت اعظم این پول نیز در شکل دستمزدی است که سرمایه داران صنعتی باید برای خرید نیروی کار پرداخت کنند.

ب: پرداخت های یکباره برای جایگزینی سرمایه استوار، بیرون کشیدن پی در پی ارزش ها از گردش، در طول یک فرایند طولانی برای تأمین هزینه های این جایگزینی به صورت پس انداز، تفاوت در اندازه و طول دوره بازگشت و سایر موارد مشابه، جزر و مدهای پول در تولید سرمایه داری برای مبادله محصولات سالانه و رشد خودجوش این افت و خیزها را گریزناپذیر می سازد.

13 - نظریه بازتولید «دستوت دو تراسی»

دستوت دو تراسی «منطق دان بزرگ»!! در پاسخ این سؤال که سود سرمایه داران صنعتی از کجا می آید؟ می گوید: «آنان هر چه تولید می کنند به قیمتی گرانتر می فروشند»! دوتراسی سپس نموداری از خرید و فروش ها رسم می کند و بر معاملات میان صاحبان سرمایه با هم، فروش کالا به مزدگیران، به سرمایه دارهای مفت خوار و مانند اینها انگشت می گذارد. او در محاسباتش از یاد می برد که معاملات سرمایه داران به شکلی که وی توصیف می کند، نه فقط هیچ

سودی نمی‌زاید که مملو از ضرر هم هست. زیرا اگر بناست گران‌فروشی سرچشمه سود باشد، همه و هر کدام بیش از دیگری گران خواهند فروخت. مبادلات میان گرانفروشان نیز هزینه‌های زیادی دارد و لاجرم آنچه در این میان متولد می‌شود نه سود که یکسره زیان است. «دستوت» البته در عالم خیال راه مفری پیش پای خویش باز کرده است. این راه که سرمایه‌داران فقط به خویش نمی‌فروشند، با مزدبگیران نیز بده و بستان دارند. اما این راه هم سخت بی‌راهه است. هیچ سودی از درونش نمی‌جوشد. فروش به کارگران معنایش آنست که دستمزدهای دریافتی آنان در قبال خرید مایحتاج به سرمایه‌دار باز می‌گردد، باز هم در این معامله اثری از سود پیدا نیست. تازه این سؤال مطرح است که صاحب سرمایه مزد کارگران را از کجا آورده است. پرسشی که ظاهراً برای دستوت فاقد اهمیت است. بعلاوه او هنوز سودآور نبودن فروش به مزدبگیران را قابل قبول نمی‌داند زیرا مصر است که سرمایه‌داران با فروش گران‌تر بالاخره سود خواهند برد. ترجمه زمینی این اصرار آنست که به طور مثال سرمایه‌دار 100 پوند دستمزد به کارگران پرداخت کرده است، اما حاصل کار کارگران را 120 پوند به آنان می‌فروشد. حال سؤال این است که کارگران این 20 پوند را از کجا می‌آورند؟ تا به صورت سود هبه سرمایه‌داران سازند؟! آنها فقط 100 پوند مزد گرفته‌اند. پول دیگری برای پرداخت ندارند که سود فروشنده کالاها شود.

دستوت باز هم قانع نیست و ادامه می‌دهد که مزد کارگران 100 پوند است اما سرمایه‌دار برای باز پس‌گیری این 100 پوند فقط معادل 80 واحد محصول در اختیارشان قرار می‌دهد، سناریوی نامتعارفی نیست اما باز هم نه آنچنان که دستوت نسخه پیچیده است. بلکه به این سیاق که کل سرمایه‌داران یا در واقع طبقه سرمایه‌دار رک و سراسر است از همان آغاز 20% از حاصل کار کارگران را به آنان نمی‌داد. معضل «منطق دان کبیر»! اما این است که ایشان از یک سو مزد ناکافی کارگران را موجد ویرانی صنعت می‌بیند و از سوی دیگر ریشه سود را دقیقاً در همین مزد به یغما رفته می‌کاود!! بر اساس آنچه او به هم می‌بافد راه پارو کردن سودها فقط دستبرد زدن به دستمزدها است. کاهش مزدها هم صنعت را ویران و لاجرم سرمایه‌دار را خانه خراب می‌کند، اگر مزدها به طور واقعی یعنی کافی برای بازتولید نیروی کار پرداخت شود نیز دیگر هیچ منبعی برای جوشش سود سرمایه‌دار باقی نمی‌ماند.

راه بعدی دستوت برای یافتن سرچشمه سودها فروش به سرمایه‌داران مفتخور یا افرادی است که زیر نام بهره‌پول یا اجاره زمین و ... صاحب بخشی از اضافه‌ارزش‌ها شده‌اند. اما این راه نیز نه فقط هیچ‌کس را به ارض موعود یا مرکز جوشش و طغیان سودها نمی‌رساند که بر قضا به سمت گورستان می‌راند. سرمایه‌دار بهره‌گیر و ربخ‌خوار، سهمی از اضافه‌ارزش‌ها را تصاحب کرده است. فرض کنیم کل ارزش اضافی سرمایه‌دار صنعتی 200 پوند بوده است و 100 پوندش نصیب این گروه شده است. اینان به نوبه خود 80 پوند را صرف معیشت، رفاه و تن‌پروری خود می‌سازند، 20 پوند هم به خدمه مفلوک می‌دهند، بسیار خوب! حالا هم خودشان 80 پوند را صرف خرید کالاها می‌صرفند. خویشتن از سرمایه‌داران صنعتی می‌کنند و همه خدمه آنان عین همین کار را با 20 پوند دریافتی خویش انجام می‌دهند. حاصل کل این داد و ستدها نهایتاً یک چیز است. اینکه 100 پوند اضافه‌ارزشی که یک لایه طبقه سرمایه‌دار از لایه دیگر گرفته است اکنون به وی باز می‌گرداند. کجای این گران‌فروشی است و از کجای این معاملات و مبادلات و گردش‌ها یک قطره سود می‌تراود. کل این رطب و یابس بافتن‌ها صرفاً در خدمت یک چیز است. پرده انداختن بر روی سرچشمه واقعی طغیان اضافه‌ارزش‌ها و سودها، ارزش اضافی و سود صرفاً کار پرداخت نشده کارگران مزدی است. هیچ منشأ دیگری ندارد.

فصل 21: انباشت و بازتولید گسترده

تولید سرمایه داری، تولید ارزش اضافی، افزایش افراطی اضافه ارزش از طریق سنگین سازی بی مهار کفه کار اضافی به زیان کار لازم، تبدیل اضافه ارزش ها به سرمایه الحاقی، خودافزایی سرطانی سرمایه و انباشت انفجاری جهان از سرمایه است. انباشت در این شیوه تولید نیز طبیعتاً انباشت گسترده است و بحث ما در باره بازتولید ساده با تمامی شرح و تفصیلش نهایتاً مدخلی برای ورود به این شیوه انباشت و بازتولید بود.

سرمایه دار اضافه ارزش خود را به پول تبدیل می کند و این پول یا سرمایه پولی را صرف خرید نیروی کار جدید، مواد خام، سایر اجزاء گردش سرمایه ثابت و در یک کلام مایحتاج چرخه ارزش افزائی سرمایه اش می سازد. برای مثال اگر در دور پیش 4000 سرمایه ثابت و 1000 واحد سرمایه متغیر داشت، اگر این 1000 واحد سرمایه متغیر در پروسه تولید و تحمیل یک نرخ استثمار صد در صدی و در دوره ما، چندین صد درصدی و در جهنم سرمایه داری ایران 1500 درصدی بر توده کارگر، 1000، چندین هزار و یا 15000 واحد ارزش اضافی زانید، اینک در دور بعد همان سرمایه دار با حجم بیشتر یا بسیار بیشتری سرمایه در شکلهای ثابت و متغیر وارد میدان انباشت می گردد. به طور مثال با 4800 ثابت و 1200 متغیر، 5000 ثابت و 2000 متغیر یا 12000 ثابت و 3000 متغیر روند پیش ریز را ادامه می دهد. او عظیم ترین حجم اضافه ارزش ها را به سرمایه الحاقی یا سرمایه جدید تبدیل می کند. نیروی کار بیشتری را با شدت استثمار وحشیانه تری به کار می گیرد، با اضافه ارزش های انبوه تر، بر میزان سرمایه الحاقی خود می افزاید و زنجیره انباشت بیشتر، استثمار شدیدتر، ارزش اضافی انبوه تر، انباشت عظیم تر را دنبال می کند. در این مورد چند نکته مهم را باید مفروض انگاشت.

اولاً- اضافه ارزش موجود باید هم برای افزایش سرمایه ثابت، هم تأسیس بنگاه جدید یا توسعه مؤسسه قدیم انباشت کفاف دهد. فراهم سازی این حجم اضافه ارزش چه بسا نیازمند گنج سازی و پس انداز نمودن مقادیر کوچک اضافه ارزش ها در طول دوره ای معین، پیش از آغاز توسعه تولید باشد.

ثانیاً- تولید در مقیاس گسترده پیش از آن که اتفاق افتد، پیش زمینه ها و رخساره های تحقق خود را وارد روند واقعی زندگی می سازد. موضوع را با ذکر مثالی روشن سازیم. سرمایه دار الف طی یک سال یا چند سال شروع به ذخیره پول می کند، در هر دور فروش محصولات سالانه بخشی از پول را که معادل یا نماینده محصول اضافی و لاجرم حامل ارزش اضافی است، به صورت پس انداز در می آورد. این اضافه ارزش ها را بر هم می انبازد و به پول - سرمایه بالقوه تبدیل می کند. پولی که هنوز سرمایه نیست و به هیچ وجه ثروت اجتماعی اضافی محسوب نمی شود، اما به دلیل هدفی که در پیش دارد نقش پول - سرمایه بالقوه را ایفاء می کند. پروسه ای که دشواریهای خاص خود را دارد و ما پیش از شرح این دشواری ها باید نکات دیگری را توضیح دهیم.

اول: انباشت در بخش 1

1 - گنج سازی

سرمایه گذاری ها چه در رشته های متعدد صنایع متعلق به بخش 1 و چه در شکل انفرادی، مستقل از بزرگی و کوچکی یا شرایط فنی و وضع بازار خود، به لحاظ پروسه تشکیل پول - سرمایه بالقوه، در مراحل مختلفی قرار دارند. یک عده از سرمایه داران چه برای پیش ریز سرمایه در یک بنگاه، چه برای توسعه بنگاه موجود، پول - سرمایه بالقوه خود را

در حد نصاب می بینند و تبدیل به سرمایه مولد می کنند. وسائل تولید، عناصر سرمایه ثابت می خردند و تولید را گسترش می دهند. عده ای دیگر در این موقعیت نیستند و همچنان دست به کار گردآوری پول - سرمایه می باشند. مواجهه این دو گروه سرمایه دار چنین است که به طور مثال الف محصول سالانه $400C+100V+100M=600$ خود را به ب می فروشد. او 100 واحد اضافه ارزش را از دوران خارج کرده و می اندوزد. این 100 واحد پول فقط شکل پولی اضافه محصول است که اندوخته می شود، گنج سازی است و گنج مطلقا سرمایه نیست. این کار همزمان توسط افراد زیادی انجام می گیرد. دهها نفر عین کار سرمایه دار الف را تکرار می کنند. این سرمایه داران در این روند حجم بالائی پول - سرمایه بالقوه گرد می آورند اما درست در همان حال موانع مهمی بر سر راه گردش پول ایجاد می نمایند. باعث رکود پول می شوند و کار دوران را مشکل می سازند. با همه اینها باید تأکید نمود که در گردش کالائی ساده و مدت ها پیش از آنکه این گردش، خصلت گردش کالائی سرمایه داری احراز کند، گنج اندوزی به گونه ای رخ می داده است، بعلاوه این کاملا مهم است که مقدار پول موجود در جامعه همواره بیشتر از حجم پولی است که در پویه دوران به صورت فعال وجود دارد. نکته مهم که در دل کل بورژوازی قند آب می کند این است که با رشد سیستم اعتباری تمامی سرمایه های بالقوه از طریق تمرکز در بانک ها و مؤسسات مالی از حالت انفعال خارج می گردند، فعال می شوند و نقش سرمایه آماده به خدمت یا پول - سرمایه آماده تبدیل به سرمایه بارآور را پیدا می کنند. اما اینکه سرمایه دار الف برای به فرجام رساندن گنج سازیهای خویش چه باید بکند، پاسخ این است که فقط بفروشد، محصول سالانه را به فروش رساند، دست به خرید نزند، کل اضافه ارزش های نهفته در اضافه محصول ها را بر هم انبازد. تولید پی در پی اضافه محصول حامل اضافه ارزش شرط لازم گنج سازی اوست. در بحث مشخص حاضر که دوران به طور خاص در درون بخش 1 بررسی می گردد، شکل طبیعی اضافه محصول به عنوان جزئی از کل محصول سالانه همان شکل طبیعی سرمایه ثابت است. وسائل تولید در بخش تولید وسیله های تولید است. یک پرسش مهم در همین جا آنست که اضافه محصول در دست سرمایه دار ب چه رلی دارد و به درد چه کاری می خورد؟ پیش از هر چیز خاطر نشان کنیم که اگر سرمایه دار الف بابت اضافه ارزش های خود پول از دوران خارج می سازد و به صورت گنج در می آورد، همزمان کالاهائی را وارد پویه دوران می کند، بدون آنکه کالائی از آن بیرون آرد. این امر سبب می شود که سرمایه دار ب و خیل همقطارانش بتوانند پول به دوران ریزند و سواى کالا چیز دیگری خارج ننمایند. کالاهائی که در بررسی کنونی ما بنا به شکل طبیعی خود در سرمایه ب و سرمایه های مشابه آن، جزء استوار یا گردش سرمایه ثابت خواهند بود. در بازتولید ساده دیدیم که بازتولید سرمایه، به هیچ وجه صرف خرید و فروش کالاها و تکمیل داد و ستدها با هم نیست. درک بسیار گمراه کننده ای که متولیان اقتصاد سیاسی و تجارت آزاد از فیزیوکرات ها گرفته تا آدام اسمیت آن را القاء کرده اند. بحث بر سر خرید و فروش ساده کالاها نیست، سخن از بازیافت، جایگزینی و بازتجدید تمامی اجزاء سرمایه، در تمامی حالات، اعم از ثابت، متغیر، استوار، گردش، پولی و کالائی با تمامی ویژگیهای جداگانه هر یک از آنها است. اینکه مثلا سرمایه استوار، تدریجی و طولانی مدت ارزش خود را به محصول منتقل می کند، پول لازم برای جایگزینی آن باید تدریجا ذخیره شود، کل ارزش سرمایه ثابت بخش 2 باید با اضافه ارزش و سرمایه متغیر بخش 1 مبادله گردد، مسائل خاص این مبادله از قبیل خرید یک طرفه سرمایه ثابت بخش 2 از جزء اضافه ارزش بخش 1 و بالعکس یا همه موارد دیگری که قبلا در فصل بیستم، به اندازه لازم توضیح داده شد، همه و همه در بررسی پروسه بازتولید گسترده اهمیت تام و تمام خود را خواهند داشت. تا جائی که مبادلات ساده یک سویه رخ می دهد یعنی در یکجا فقط خریدهائی صورت می گیرد و در جای دیگر صرفا فروش هائی اتفاق می افتد، این خرید و فروش ها باید به گونه ای متوازن گردند. فراموش نکنیم که تعادل در ساختمان خودپوی شیوه تولید سرمایه داری اساسا امری تصادفی است. با همه اینها

جبر ارزش افزائی سرمایه است که برای سامان پذیری خود، چه در بازتولید ساده و چه در بازتولید گسترده، شرایطی فراهم سازد که به یمن تأثیراتش، مبادلات جاری میان بخش های 1 و 2 محقق گردد. این شرایط به همان اندازه که برای انجام داد و ستدها و متعادل کردن مبادلات لازم هستند، در صورت اخلاص می توانند مشکل را و ناقص تعادل نیز باشند. حصول توازن میان بخش ها و سامان پذیری سرمایه اساسا بر این فرض استوار است که خریدها و فروش های یک سویه، همدیگر را جبران خواهند کرد. کل این مؤلفه ها هم یکصدا بانگ می زنند که وقتی از شکل سرمایه داری تولید کالائی صحبت می کنیم، پول نه تنها وسیله گردش، که در همان حال پول - سرمایه یا سرمایه پولی هست.

2 - سرمایه ثابت الحاقی

کارگر با کار خود فقط بهای نیروی کارش را بازآفرین نمی کند، فقط ارزش سرمایه ثابت را برای سرمایه داران حراست نمی نماید، سوای همه اینها چندین و گاه چند ده برابر آنچه به صورت مزد دریافت می دارد اضافه ارزش تولید می کند. این اضافه ارزش در محصول اجتماعی سالانه شکل محصول اضافی را به خود می گیرد. در حالتی که اکنون مورد بررسی ما است، این اضافه محصول، خود از ابتدا، وسائل تولیدی است که برای ساختن وسائل تولید به کار می رود، اما همین اضافه محصول برای اینکه نقش سرمایه ثابت الحاقی را احراز کند باید توسط سرمایه داران ب 1 و ب 2 و ب 3 پیش ریز شود. قبل از آن و تا زمانی که این محصول اضافی به فروش نرفته یا هنوز در دست گنج سازان الف است، فقط نقش پول - سرمایه بالقوه را بازی می کند. مادام که ما حجم ارزشی بازتولید را فقط از جانب بخش 1 نظر می اندازیم لاجرم خود را در بازتولید ساده محصور کرده ایم زیرا تا اینجا هیچ سخنی از تشکیل سرمایه ثابت الحاقی به میان نمی باشد. کار اضافی مورد بررسی نیز صرفا همان مقدار کاری است که اضافه ارزش سرمایه داران در بازتولید ساده را تشکیل می دهد. در بازتولید ساده فرض ما این بود که تمام اضافه ارزش 1 به صورت درآمد، در ازاء کالاهای بخش 2 خرج می شوند و فقط سرمایه ثابت این بخش را تجدید می کنند. برای آنکه از بازتولید ساده به بازتولید گسترده عبور کنیم باید محصول سالانه بخش 1 بیش از آنکه حامل عناصر سرمایه ثابت بخش 2 باشد، برای بخش خودش اجزاء سرمایه ثابت تولید نماید. این گذار معمولا بدون دشواری انجام نمی گیرد، اما این خاصیت بخش 1 که همزمان وسائل تولید هر دو بخش را تولید می کند، مایه سهولت کار می گردد.

اگر مسأله را تنها از لحاظ حجم ارزشی بکاویم، این نتیجه را می گیریم که هسته یا اساس بازتولید گسترده در بازتولید ساده متولد می شود، بنمایه مادی موضوع این است که کار اضافی طبقه کارگر بخش 1 مستقیما صرف تولید وسائل تولید و ایجاد سرمایه ثابت الحاقی این بخش می گردد. بر این مبنی تشکیل پول - سرمایه بالقوه در نزد سرمایه داران الف 1، الف 2، الف 3 و همقطاران، از طریق فروش پی در پی محصول اضافی، بدون هیچ هزینه پول - سرمایه ای، عملا شکل ساده پولی سرمایه ثابت الحاقی است که در بخش 1 تولید گردیده است. تبدیل متوالی سرمایه های بارآور بالقوه الحاقی به پول - سرمایه بالقوه یا گنج، توسط سرمایه داران الف 1 و 2 و 3 موقوف به فروش پی در پی محصول اضافی یا فروش یکجانبه کالا توسط آنان بدون هیچ خرید است، هر چه سرمایه بارآور به کار افتاده در یک کشور و نیروی کار مورد استثمار این سرمایه بزرگتر و پرشمارتر باشد، به همان اندازه نیروی بارآور کار رشد یافته تر و در نتیجه وسائل فنی بسط سریع تولید وسائل تولید بیشتر است.

محصول اضافی که مستقیما توسط سرمایه داران الف 1، 2، 3 و .. بخش 1 تولید و تصاحب می شود اگر چه پایه واقعی انباشت سرمایه یا بازتولید گسترده است، اولا چنین نقشی را فقط در دست سرمایه داران ب 1، 2، 3، ... این بخش ایفاء می کنند. ثانياً به عنوان اندوخته، به عنوان سرمایه پولی که ذره، ذره تشکیل می شود کاملا نامولد است. محصول اضافی در این شکل با فرایند تولید همسو حرکت می کند، اما خارج از فرایند است. حتی سرباری برای تولید سرمایه داری

است، به شکل سرمایه پولی بالقوه تلنبار در می آید و به کار گرفتن این حجم اضافه ارزش یک عرصه فعال حیات نظام اعتباری و کاغذبازی می گردد. اما از این طریق به شکلی دیگر، در شکل سرمایه پولی بیشترین تأثیر را بر انکشاف شتاب آلود سرمایه داری بر جای می گذارد. نکته مهم در اینجا آنست که کمیت پول موجود در کشور، سرعت گردش و غیره باید ثابت فرض شود. پول باید برای گردش فعال و گنج سازی هر دو کفایت دهد. شرایطی که برای گردش ساده نیز مطرح بود. تفاوت مهم آنست که کارکرد اندوخته ها در اینجا متفاوت است، کمیت پول نیز باید بزرگتر باشد. زیرا: اولاً - در تولید سرمایه داری کل محصولات سوای جزء اندکی که توسط تولید کنندگان به مصرف می رسد و نیز فلزات گرانبهای تولید شده، مابقی یکسره به پول استحاله می شود. ثانیاً در این شیوه تولید حجم سرمایه کالائی و مقدار ارزش آن نه تنها به طور مطلق عظیم تر است که با سرعت بسیار خیره کننده ای هم رشد می کند. ثالثاً - سرمایه متغیر مستمرا فزاینده ای باید مدام به سرمایه پولی تبدیل شود، رابعاً تشکیل پول - سرمایه های تازه با گسترش تولید هم عنان است و گنج سازی این پول - سرمایه ها نیازمند پول است.

3 - سرمایه متغیر الحاقی

در کتاب اول دیدیم که در نظام سرمایه داری همواره نیروی کار عظیمی به شکل ذخیره موجود است. این را نیز خوب می دانیم که سرمایه بدون هیچ افزایش در شمار کارگران شاغل، می تواند کار بسیار بیشتری را بر کرده آنها سنگین سازد و اضافه ارزش های به مراتب انبوه تری از قبیل تشدید استثمار آنان به دست آرد. در جلد نخست این را نیز نشان دادیم که سرمایه مفروضی می تواند بدون انباشت بیشتر دامنه تولید خود را در فاصله مرزهای معینی وسعت بخشد، اما در اینجا سخن از انباشت سرمایه به معنای اخص آن است. گفتگو از وضعی است که گسترش تولید با تبدیل اضافه ارزش به سرمایه الحاقی مشروط است و لاجرم با توسعه پایه های عمومی انباشت سرمایه داری همراه است.

دوم: انباشت در بخش 2

فرض تا کنونی ما این بود که سرمایه داران الف 1، 2، 3... بخش 1، اضافه محصول خود را فقط به سرمایه داران ب 1، 2، 3... در همین بخش می فروشند. حال بنا بر این گذاریم که سرمایه داران مذکور به جای فروش در بخش 1 محصول اضافی خود را به بخش 2 بفروشند. این امر منوط به آنست که در قبال فروش، هیچ کالای مصرفی خرید نکنند. زیرا اساس کار این سرمایه داران بر ذخیره پول ناشی از فروش اضافه محصول و تبدیل آن به پول - سرمایه بالقوه، استوار است. این مبادله مشکلاتی را پیش می آرد. باز یافت C-2 از شکل کالائی به شکل طبیعی سرمایه ثابت در گرو آنست که نه فقط کل V-1 بلکه حداقل جزئی از M-1 هم با یک جزء سرمایه ثابت 2 که حالت کالائی دارد، مبادله شود. اما اکنون سرمایه داران الف بخش 1 محصول اضافی خود را به C-2 می فروشند بدون آنکه هیچ کالائی خرید کنند. این سرمایه داران پول حاصل فروش را از پویه گردش خارج و به سرمایه پولی بالقوه تبدیل می نمایند. اقدامی که یک جزء از سرمایه ثابت بخش 2 را در حالت کالائی محبوس می کند، از تبدیل شدن به سرمایه ثابت بار آور باز می دارد، در همین راستا موجد اضافه تولید می شود و مانعی بر سر راه بازتولید سرمایه های ب بخش 2 می گردد. اگر کل بازتولید اجتماعی مرکب از دو بخش 1 و 2 را در نظر گیریم، می بینیم که تبدیل محصول اضافی سرمایه داران الف بخش 1 به سرمایه پولی بالقوه، عملاً تبدیل ناپذیری قسمتی از سرمایه کالائی معادل خود در بخش 2 و متعلق به سرمایه داران شاخه ب این بخش را به دنبال می آورد. به این ترتیب نه فقط بازتولید گسترده ای پدید نمی آید، که برای بازتولید ساده نیز محدودیتهائی ایجاد می کند. دقیق تر بگوئیم، حوادثی مانند تشکیل سرمایه پولی الحاقی بالقوه در بخش

1 و انباشته شدن ذخائر کالائی در بخش 2 بدون طی پروسه تبدیل به سرمایه مولد، به بیان دیگر پیدایش سرمایه پولی مازاد در بخش 1، اضافه تولید نسبی در بخش 2، اختلال بازتولید بخش اخیر... همگی گواه وجود تناقضات قهری سرمایه داری هستند، تناقضاتی که در بازتولید ساده نیز مشهودند. نکته مهم اینکه تبدیل تمام یا جزئی از ارزش اضافی به سرمایه الحاقی پیش شرط انباشت واقعی است، اما اینکه انباشت از مصرف می کاهد!! یک تحریف اقتصاد سیاسی است. با سرشت سرمایه داری در تناقض است زیرا القاء می کند که گویا مصرف نیروی محرک سرمایه می باشد!!.

در پی تمامی این توضیحات به واکاوی دقیق تر انباشت در بخش 2 پردازیم و از مشکل سر راه بازتبدیل یک جزء از سرمایه کالائی این بخش به شکل طبیعی سرمایه ثابت مولد آن آغاز کنیم. قبلا دیدیم که $1-1000V+1000M$ در قبال $2000C$ بخش 2 مبادله می شد. اما اینک از 1000 واحد اضافه ارزش بخش 1، نیمی از آن، یعنی 500 واحد به سرمایه ثابت الحاقی خود همین بخش تبدیل شده است. این 500 واحد قادر به مبادله با $2-C$ نیست و لاجرم کل آنچه از بخش 1 می تواند با بخش 2 و سرمایه ثابت آن داد و ستد شود، به جای $1-1000V+1000M=2000$ فقط 1500 واحد ارزشی است. در همین ارتباط 500 واحد از $2-C$ نیز بلاتکلیف است، امکان تبدیل از حالت کالائی به سرمایه ثابت بارآور را ندارد، زیرا معادلی برای مبادله در مقابلش موجود نیست. این 500 واحد در اینجا مظهر اضافه تولید است و با 500 واحد سرمایه الحاقی نوین در بخش 1 تطابق دارد. این احتمال وجود دارد که همین اضافه تولید 500 واحدی بخش 2، سرنوشت 1000 واحد خرج شده، توسط کارگران بخش 1 برای وسائل مصرفی و بازگشت آن به سرمایه داران این بخش را هم دچار اخلال کند. در مورد چگونگی چالش این مشکل معمولا استدلال هائی با این مضمون صورت می گیرد که باید نوع استنباط از وجود 500 واحد کالاهای مصرفی تولید شده در بخش 2 و فاقد شرایط فروش به بخش 1، تغییر کند. به این معنی که اساسا این 500 واحد، اضافه تولید به حساب نیاید، بلکه عناصر ضروری استمرار پروسه بازتولید تصور شود. برای آن همان حسابی باز گردد که پیش تر در مورد اضافه محصول بخش 1 و گذار آن به سرمایه مولد الحاقی بالقوه باز می شد. باید از اینجا عزیمت شود، 500 واحد $2-C$ مانده در انبارها، ذخیره مصرفی مورد نیاز حتمی پویه بازتولید تلقی گردد، در همان حال بر ضرورت تأمین یک سرمایه پولی اضافی برای ادامه کار تأکید شود و این حجم سرمایه فراهم آید.

در برابر استنباط یا راه حل بالا! پاسخ آنست که: اولاً- تشکیل ذخیره و ضرورت آن برای هر دو بخش درست است، تا اینجا حرفی نیست. سرمایه داران 1 و 2 هر دو دست به ذخیره کالا می زنند و فقط نوع کالاهائی که بر هم می انبازند متفاوت است. ثانیاً- اگر سال جاری در بخش 2 با ذخیره کالائی به پایان می رسد، با ذخیره ای مشابه در سوی دیگر، آغاز گردیده است و بر همین اساس این ذخیره ها باید از هر دو طرف حذف شود. ثالثاً و نکته اساسی اینکه تناقضات و مشکلات مورد بحث، در بازتولید ساده وجود نداشت. در بازتولید گسترده است که به سرکشی می پردازند و وجود خود را تحمیل می کنند.

سوم - نمایش نموداری انباشت

بازتولید را با نمودارهای زیر بررسی می کنیم.

$$1-4000C+1000V+1000M = 6000$$

الف:

$$2- 1500C+376V+376M = 2252$$

$$8252$$

جمع کل محصول سالانه

جمع کل محصول سالانه در اینجا از نمودارهای پیشین کمتر است. قبلاً 9000 بود، حال 8252 است. می توانستیم آن را افزونتر بگیریم، حتی 10 برابر کنیم، اگر کوچکتر گرفته ایم فقط یک دلیل دارد، تغییر در کمیت اقلام به هیچ وجه شاخص تمایز میان بازتولید ساده و گسترده نیست، اجزاء متشکله محصول اجتماعی در هر کدام از بخش ها می توانند دستخوش تغییر کمی شوند بدون آنکه شکل بازتولید دچار هیچ تغییری گردد. آنچه دو شکل ساده و گسترده بازتولید را از هم متمایز می کند، نه مقدار کمی اجزاء که نوع تخصیص کیفی این اجزاء است. نمودار دومی را مثال بیاوریم.

$$1- 4000C+875V+875M = 5750$$

ب:

$$2- 1750C+375V+375M = 2502$$

8252

جمع کل محصول سالانه

محصول سالانه به لحاظ ارزشی در هر دو نمودار یکسان است، اما ترکیب عناصر محصول بر حسب وظائف و ایفای نقش در آن ها متفاوت است. در پ چنان است که بازتولید به همان سیاق گذشته آغاز می شود و تداوم می یابد، در الف وضع به گونه دیگری است. پ مبین بازتولید ساده و الف بیانگر بازتولید گسترده است. در پ حاصل جمع $V+M$ بخش 1 با C بخش 2 برابر است، اما در الف با هم فرق دارند، اولی 2000 و دومی فقط 1500 می باشد. در همین راستا باید نمودار الف را دقیق تر بررسی کنیم. فرض را بر این می گذاریم که در هر کدام از بخش ها نیمی از ارزش اضافی به صورت درآمد خرج شود و نیمی دیگر سرمایه الحاقی گردد. با این فرض در بخش 1 آنچه می تواند شکل درآمد به خود گیرد 1000 واحد مزد کارگران بعلاوه 500 واحد اضافه ارزش سرمایه داران است. ارقامی که حاصل جمع آنها با 1500 واحد سرمایه ثابت بخش 2 مساوی است و از این روی می توانند بدون مشکل با هم مبادله گردند. از این که بگذریم 4000 واحد سرمایه ثابت بخش 1 نیز برای بازتولید خود با معضل خاصی مواجه نیست زیرا این کار از طریق داد و ستد میان شاخه های مختلف همین بخش محقق می شود. آنچه باقی می ماند سرنوشت 500 واحد اضافه ارزش باقی مانده بخش 1 و $V+M$ بخش 2 است. این عناصر هستند که باید چگونگی مبادله میان آنها در درون بخش خودشان و میان دو بخش مشخص گردد. به یاد بیاوریم که در بخش 2 نیز قرار است نیمی از اضافه ارزش به سرمایه الحاقی اختصاص یابد. دقیق تر بگوئیم در اینجا نیز باید 188 واحد به صورت سرمایه جدید در آید، از این مقدار 48 واحد به سرمایه متغیر تازه تخصیص می یابد و 140 واحد نیز برای سرمایه ثابت الحاقی ملحوظ می شود.

اینجاست که با مشکل جدیدی مواجه می گردیم. 140 واحد اضافه ارزش بخش 2 تنها از طریق جایگزینی با همین میزان اضافه ارزش بخش 1 می تواند به سرمایه مولد مبدل گردد. نیاز به گفتن نیست که ارزش اضافی مذکور (بخش 1) فقط وسائل تولید است و در هر دو بخش قابل مصرف است. این جایگزینی هم فقط از طریق خرید یک سویه در درون بخش 2 امکان پذیر است. زیرا 500 ارزش اضافی بخش 1 قرار است در همان بخش مبدل به سرمایه الحاقی شود. بنا بر این بخش 2 باید 140 واحد را نقدی بخرد بدون آنکه پول را از طریق فروش بعدی کالاهایش به بخش 1 باز گرداند. اما باید دید که منبع پول برای این داد و ستد در کجا قرار دارد. همه جا را جستجو کنیم.

از 376 واحد سرمایه متغیر بخش 2 آغاز کنیم. این مقدار ارزش به عنوان دستمزد به کارگران این بخش پرداخت شده است و کارگران آن را در ازای خرید وسائل مصرفی، در شکل پول به سرمایه داران 2 باز می گردانند. تا اینجا پول جدیدی پدید نیامده که بتوان آن را از چرخه گردش خارج ساخت. بر همین اساس باید قبول نمود که منبع انباشت پولی نیست، بخش 2 نسبت به 1 این مزیت را دارد که کارگران مورد استثمارش باید کالاهای مصرفی مورد نیاز خود را از همین بخش خریداری کنند. این مسأله شاید چشم آکنده از ولع سود سرمایه دار را برای دو کار و سوسه کند.

1- دست به دزدی بزند و از پرداخت دستمزد متعارف کارگران ابا ورزد، درصدی از همان 376 واحد مزد رایج را به حالت یا حیلت یا زور برای خود نگه دارد، این کار را به صورت پی در پی انجام دهد و از این طریق حجم قابل توجهی سرمایه پولی بیاندوزد. کاری که البته از سرمایه داران بخش 1 نیز به تمام و کمال ساخته است. معضل اما این است که سرمایه داران دستمزدها را از سر کرامت و بخشش به کارگران نمی دهند، اگر ندهند کارگری وجود نخواهد داشت و ارزش، اضافه ارزش و سرمایه ای تولید نخواهد شد، بعلاوه این مزدها چنان نازل است که برای بازتولید نیروی کار توده کارگر کفاف نمی دهد، حال اگر این دستمزدها باز هم تنزل کند و حجمی از آن به سرقت رود موج اعتصاب کارگران که همیشه جاری است، رو به طغیان خواهد رفت. چه بسا وضع از این هم بدتر گردد و ماحصل همه صغرا، کبرا آن که آویختن به این شکل سرقت دستمزدها، بعید است معضل گردآوری سرمایه پولی اضافی را حل کند، برای این کار باید چاره دیگری اندیشید.

2 – پیش تر گفته شد که در بخش 2 برخلاف بخش 1 کارگران مجبورند کل کالاهای مصرفی مورد احتیاج خود را از سرمایه داران همین بخش بخرند. به بیان دیگر سرمایه داران فقط نیروی کار کارگران را نمی خرند، آنچه را که این کارگران تولید می کنند به خود آنها می فروشند، این شرایط می تواند به صاحبان سرمایه کمک کند که حجمی از مزدهای پرداختی را بدون هیچ ما به ازاء، از کارگران باز پس گیرند. این هدف به طور مثال تا حدی در سیستم پرداخت جنسی مزدها، تا حدی از طریق تقلب در پویه گردش سرمایه شاید تأمین شود. اما مشکل آنست که این ترفندبازی را نمی توان به یک راه حل روتین برای تشکیل سرمایه مولد الحاقی تبدیل نمود. لذا باید به جستجو ادامه داد. همه چیز حاکی است که گشودن گره دشوار است. باید دید چه راهی باقی است؟ و برای بیرون کشیدن این پول از گردش و تشکیل سرمایه پولی اضافی بالقوه، چه باید کرد؟ دو «راه» به نظر می رسد!! و البته که هیچ کدام از راههای قبلی مثرتر نیستند. **اول** آنکه عده ای از سرمایه داران بخش 2 سر عده ای دیگر کلاه بگذارند و پول آنها را چپاول کنند. این کار مقدور است اما حاصلش نه حل مشکل سرمایه پولی اضافی بالقوه در بخش 2 که فقط لاغرتر شدن یک بخش سرمایه داران به سود فربهی یک بخش دیگر خواهد بود. پس باید به بررسی ادامه داد و برای واکاوی ها مثال هائی آورد.

مثال اول

الف: نمودار بازتولید ساده:

$$1-4000C+1000V+1000M = 6000$$

$$2- 2000C+500 V+500 M = 3000$$

9000

حاصل جمع کل محصول سالانه

ب: نمودار اولیه برای بازتولید در مقیاس گسترده:

$$1-4000C+1000V+1000M=6000$$

$$2- 1500C+750 V+ 750 M=3000$$

9000

جمع کل محصول سالانه

فرض را بر این گذاریم که در نمودار ب در بخش 1 نیمی از ارزش اضافی یعنی 500 واحد انباشت می شود، در این صورت باید $1000V+500 = 1500$ (1) با 1500 واحد سرمایه ثابت 2 جایگزین شود. با این کار در بخش 1 شاهد

وجود 4500 واحد خواهیم بود که باید انباشت گردد. اینکه $(2C = 1500)$ با 500 واحد ارزش اضافی و 1000 واحد سرمایه متغیر 1 جایگزین شود چیزی است که قبلاً در بازتولید ساده دیدیم.

حال چنین در نظر آریم که از 500 واحد ارزش اضافی بخش 1، معادل 400 واحد آن به سرمایه ثابت و 100 واحد به سرمایه متغیر اختصاص یابد. 400 واحد می تواند بدون تأخیر بر 4000 واحد افزوده شود و با مانعی مواجه نیست. در این صورت بخش 1 مرکب از $4400C$ ثابت، 1000 متغیر و 100 واحد اضافه ارزش که این آخری هم باید تبدیل به سرمایه متغیر شود. بخش 2 به اندازه 100 واحد از بخش 1 و وسائل تولید (معادل 100M) خریداری می کند و به دنبال آن بخش 1 $4400C+1100V$ خواهد داشت که جزء متغیر آن در حالت پولی است. در بخش 2 سرمایه ثابتی به میزان 1600 موجود است. برای آنکه این حجم سرمایه ثابت به کار افتاد باید 50 واحد به سرمایه متغیر موجود نیز اضافه شود. با این کار رقم 750 به 800 می رسد. تا اینجا 150 واحد به سرمایه ثابت و متغیر بخش 2 افزوده شده است و کل این 150 واحد از اضافه ارزش این بخش کسر شده است. بنا بر این از کل 750 واحد ارزش سرمایه متغیر این بخش فقط 600 واحد باقی است. همزمان کل محصول سالانه اش نیز شکل $1600C+800V+600M = 3000$ را پیدا می کند.

پس از اینها 150 واحد وسائل مصرفی تولید شده در بخش 2 که به $100C+50V$ (2) تبدیل شده در همان شکل طبیعی خود به مصرف کارگران می رسد. 100 واحد توسط کارگران بخش 1 و 50 واحد توسط کارگران بخش 2 مصرف می گردد. اکنون وضعیت تغییر یافته دو بخش در آستانه انباشت این گونه است:

$$1-4400C+1100V+500M=6000$$

$$2- 1600 C+800 V+600 = 3000$$

$$9000$$

حاصل جمع

وضعیت حساب سرمایه

$$1-4400 C+1100 V = 5500$$

$$2- 1600 C+800 V = 2400$$

حاصل جمع 7900 است و سرمایه های متغیر هر دو بخش در شکل پولی هستند.

وضعیت سرمایه در آستانه تولید به شرح زیر بود:

$$1-4000C+1000V =5000$$

$$2-1500C+750 V =2250$$

جمع سرمایه ها به گاه آغاز 7250 واحد بوده است. اگر روند به همین سیاق ادامه یابد در آخر سال بعد خواهیم داشت.

$$1-4400C+1100V+1100M=6600$$

$$2-1600 C+800 V+800 M = 3200$$

جمع کل محصول نیز 9800 واحد خواهد شد.

باز هم چنین انگاریم که انباشت در بخش 1 به همین نسبت ادامه می یابد. از کل 1100 واحد ارزش اضافی 550 به شکل درآمد خرج می شود و 550 سرمایه الحاقی می گردد. 1100 واحد سرمایه ثابت 2 با $1-V$ جایگزین خواهد شد. 550 واحد ارزش اضافی 1 نیز با همین مقدار کالاهای مصرفی بخش 2 مبادله می شود. جمع ارزشی این دو معامله

از سوی بخش 1 به 1650 می رسد در حالی که کل سرمایه ثابت 2 فقط 1600 واحد است. 50 واحد کسری باید از 800 واحد ارزش اضافی سرمایه داران بخش 2 تأمین شود. اگر پول را کنار بگذاریم نتیجه معاملات چنین است:

در بخش 1 $4400C+550M$ به سرمایه تبدیل می شود. 1650 واحد مصرف مایه سرمایه داران و کارگران نیز به وسیله کالاهای 2-C محقق می گردد.

در بخش 2 نیز $1650C$ که 50 واحد آن از 800 واحد ارزش اضافی 2 برداشت شده است بعلاوه 800 واحد سرمایه متغیر و 750 واحد ارزش اضافی باقی مانده را خواهیم داشت. اگر ترکیب آلی سرمایه در این بخش ثابت ماند آنگاه باید برای 50 واحد سرمایه ثابت الحاقی 25 واحد نیز سرمایه متغیر منظور شود. مبلغی که باید از 750 واحد ارزش اضافی همین بخش کسر شود. با انجام این کارها تصویر عناصر متشکله در بخش 2 چنین خواهد شد.

2- $1650 C+825 V+ 725 M$

در بخش 1 باید $550M$ سرمایه الحاقی گردد. اگر نسبت پیشین ثابت ماند، باید 440 واحد سرمایه ثابت و 110 واحد متغیر باشد. رقم اخیر در مبادله با 725 واحد اضافه ارزش بخش 2 تحقق می یابد. این بدان معنا است که یک حجم 110 واحدی کالاهای مصرفی به جای آنکه مورد استفاده سرمایه داران 2 قرار گیرد توسط کارگران بخش 1 مصرف خواهد شد. سرمایه داران مذکور این 110 واحد را به جای مصرف به سرمایه تبدیل می کنند. با این کار از کل 725 واحد اضافه ارزش بخش 2 فقط 615 واحد باقی خواهد ماند. اما ماجرا به این حد ختم نمی شود. با تبدیل 110 واحد یاد شده به سرمایه ثابت باید 55 واحد نیز برای سرمایه متغیر پیش ریز گردد. این رقم باید باز هم از 615 کسر شود و بالاخره با طی این پروسه نمودار ما شکل زیر را اتخاذ خواهد کرد.

$$1- (4400C+440C) + (1100V+110V) = 4840 C + 1210 V = 6050$$

$$2- (1600C+50C+110C) + (800V+25V+55V) = 1760 C+880V= 2640$$

جمع کل محصول نیز به 8690 واحد خواهد رسید.

اگر بازتولید باز هم بر همین منوال تداوم یابد در پایان سال بعد با شمای زیر مواجه خواهیم شد.

$$1-4840 C + 1210 V + 1210 M = 7260$$

$$2- 1760 C + 880 V + 880 M = 3520$$

و جمع کل محصول بر 10780 واحد بالغ خواهد شد.

این محاسبات را با همین ضرایب و نسبت ها و شاخص ها می توان ادامه داد و اگر چنین کنیم پس از 5 سال بازتولید گسترده، مجموع سرمایه ها در بخش های 1 و 2 از $5500C+1750V = 7250$ به $8784C+2782V = 11566$ افزایش داشته و در واقع 160% رشد کرده است. کل ارزش اضافی در ابتدا فقط 1750 واحد بود، اکنون به 2782 واحد ارتقاء پیدا کرده است. ارزش اضافی مصرف شده در سال اول 500 واحد برای بخش 1 و 600 برای بخش 2 بود. در پایان سال پنجم به 732 برای بخش 1 و 764 برای بخش 2 رسیده است که گویای رشد 134 درصدی است.

مثال دوم

در اینجا کل محصول سالانه را 9000 واحد فرض می کنیم. همه این محصول در شکل سرمایه کالائی است. نسبت بخش ثابت به متغیر سرمایه 100 به 20 یا 500% است. به شرایطی نظر داریم که رشد تولید سرمایه داری چشمگیر است، بارآوری کار در حال افزایش است، نیروی مولد کار اجتماعی شاهد شکوفائی است. اضافه جمعیت نسبی طبقه کارگر مستمرا رشد می کند. محصول سالانه در مثال مورد واکاوی ما با چشم پوشی از کسور به شرح زیر است.

$$1-5000 C +1000 V + 1000 M = 7000$$

$$2-1430 C +285 V + 285 M = 2000$$

طبقه سرمایه دار بخش 1 نیمی از اضافه ارزش ها را مصرف و نیم دیگر را سرمایه الحاقی می سازد. در این وضعیت لازم است 1500 واحد ارزش از بخش 1 مرکب از 500 اضافه ارزش و 1000 واحد سرمایه متغیر با سرمایه ثابت بخش 2 مبادله شود. اما سرمایه ثابت 2 فقط 1430 واحد است، 70 واحد کسر دارد که باید از 285 ارزش اضافی کسر شود. اگر چنین کنیم وضع زیر را داریم.

$$1- (5000 C+500C) +(1500V+M)$$

$$2- (1430 C + 70 C) + 285 V + 215 M$$

70 واحدی که در بخش 2 تبدیل به سرمایه ثابت می شود سرمایه متغیری به میزان 70/5 مساوی 14 برای به جریان انداختن خود لازم دارد. این 14 واحد باید از 215 واحد ارزش اضافی بخش 2 کسر شود، در این صورت فقط 201 واحد اضافه ارزش باقی می ماند و نمودار ما چنین خواهد شد. $2-(1430C+70C)+(285V+14V)+201M$ مبادله 1500 سرمایه ثابت بخش 2 و 1500 متغیر و اضافه ارزش بخش 1 منوال کار بازتولید ساده است و نیازمند بحث نیست. اما کاملاً روشن است که در بازتولید گسترده حاصل جمع $V+M$ بخش 1 بزرگتر از سرمایه ثابت بخش 2 است. پس به ببینیم چه رخ داده است و روند کار چگونه پیش خواهد رفت؟

همان گونه که 1 باید با اضافه ارزش های خود سرمایه ثابت الحاقی 2 را تأمین نماید، 2 نیز باید سرمایه متغیر الحاقی 1 را تأمین کند. انباشت در بخش 2 باید چنان باشد که جزء بزرگتری از کل تولید و لاجرم جزء بزرگتری از محصول اضافی به شکل وسائل ضروری مصرفی بازتولید گردد. در بازتولید گسترده مطلقاً کافی نیست که $1-V+M$ با $2-C$ برابر باشد. کاملاً بالعکس باید با $2-C$ بعلاوه اضافه محصولی که به آن افزوده می شود، بعلاوه سرمایه ثابت الحاقی مورد نیاز توسعه بخش 2 تراز گردد و امکان مبادله یابد. در مثال مورد کندوکاو ما، در شروع کار دیدیم که سرمایه ثابت بخش 2 از $1-V+M$ کوچکتر بود. به همین دلیل 70 واحد از اضافه ارزش 2 به $2-C$ اضافه شد. موازنه برقرار گردید و نوعی بازتولید ساده در درون بازتولید گسترده انجام گرفت.

آنچه برای بخش 1 فقط تعویض ساده درآمد با وسائل مصرفی است، اینک برای بخش 2 نه تنها بازتولید سرمایه ثابت به سیاق بازتولید ساده، از شکل کالائی به شکل طبیعی که فراتر از آن، تبدیل یک جزء محصول اضافی از شکل وسائل مصرفی به سرمایه ثابت است. این ضرورتی است که بازتولید گسترده وضع و تحمیل می نماید. یک بار دیگر روند بازتولید را مرور کنیم. نمودار ما با رجوع به آنچه گفته شد این گونه است

$$1- 5000C+500M+1500 V+M =7000$$

$$2- 1500C+299M+201 M = 2000$$

500 واحد اضافه ارزشی که در بخش 1 سرمایه الحاقی گردیده است به 417 ثابت و 83 متغیر تجزیه می شود. جزء اخیر (83) معادل خود از اضافه ارزش بخش 2 بیرون می کشد، بخش 2 به همین میزان عناصر سرمایه ثابت خریداری می کند و بر حجم موجود خود می افزاید. افزایش 83 واحد جزء ثابت سرمایه در بخش 2 افزایش 17 واحد سرمایه متغیر در این بخش را هم الزامی می سازد. نتیجه این خواهد شد

$$1-(5000C+417C)+(1000V+83 V) = 5417C+1083V = 6500$$

$$2- (1500C+83C) + (299 V+17V) = 1583 C + 316 V = 1899$$

سرمایه در بخش 1 از 6000 واحد به 6500 افزایش یافته است. در بخش 2 نیز از 1715 به 1899 رسیده است. اگر این روند ادامه یابد در پایان سال سوم، در بخش 1 به 7629، در بخش 2 به 2229 و مجموعاً 9858 واحد سرمایه خواهیم داشت.

سوم: مبادله سرمایه ثابت بخش 2 در صورت انباشت

در مبادله $1-V+M$ با $2-C$ حالات متعددی قابل مشاهده است.

1 - در بازتولید ساده این دو با هم برابر هستند و به سادگی مبادله می شوند.

2 - در بازتولید گسترده بیش از هر چیز باید به نرخ انباشت نظر دوخت. در مثالهای تا کنونی نرخ انباشت را به میزان 50% اضافه ارزش بخش 1 منظور نموده و برای سالهای متوالی ثابت فرض کرده ایم. در همان حال، نسبتی را که بر اساس آن سرمایه الحاقی به اجزاء ثابت و متغیر تقسیم شده است در حال تغییر به حساب آورده ایم. همین موضوع سه حالت متفاوت را در مقابل ما قرار داده است. در نخستین حالت نصف اضافه ارزش و جزء متغیر سرمایه بخش 1 برابر سرمایه ثابت بخش 2 است. این بدان معنی است که $2-C$ از $1-V+M$ کوچکتر است. باید هم چنین باشد، زیرا در غیر این صورت انباشت قابل وقوع نیست. در حالت دوم $1-V+M/2$ بزرگتر از $2C$ است. این مشکل با افزایش جزئی از $2M$ به $2C$ و متناسب با آن بر $2-V$ قابل حل است. حالت سوم $1-V+M/2$ از $2C$ کوچکتر است. در چنین وضعی بخش 2 قادر به بازتولید کل سرمایه ثابت خود نمی شود، برای رفع مشکل باید از بخش 1 خرید نماید اما هیچ نیازی به انباشت بیشتر سرمایه متغیر ندارد، زیرا سرمایه ثابت با این خرید، فقط در همان ارزش پیشین خود بازتولید شده است. بازتولید ساده با شیوه تولید سرمایه داری سازگار نیست. انباشت سرمایه یعنی تولید واقعی سرمایه داری از این طریق ناممکن است. به بیان دیگر بازتولید گسترده فرض تساوی میان $1-V+M$ و $2C$ را منتفی می سازد. با همه اینها حتی در بازتولید گسترده یا انباشت واقعی سرمایه داری نیز این امکان وجود دارد که $2C$ نه فقط با $1-V+M$ تراز شود که از آن بزرگتر هم بشود. این به معنای بروز اضافه تولید در بخش 2 است. رخدادی که فرار سرمایه ها از بخش 2 به بخش 1 را باعث می گردد.

ناصر پایدار

فروردین 1400